



# شمول رهبری امام را از بین نبریم

OF  
TAHERZADEH FOUNDATION

رهبری امام شیرازه وحدت و محور تعادل سیاسی کشور است

دوشنبه پانزدهم مرداد ۱۳۵۸

رهبری باید با ایجاد یک رهبری سیاسی نیرومند و متحد از سوی همه نیروهای معتقد به انقلاب و مخالف با ارتجاع و استبداد و استعمار به گونه ای تازه در شخص امام خمینی تصعید شود، یعنی هرگز به صورت سرمایه تبلیغاتی و انحصارگرانی برای گروههای خاصی در نیاید

علی اصغر حاج شهید جوادی

نمزدهای مشترک پرسند هر گروهی عده ای را بعنوان نامزد معرفی کرده اند بدون آنکه به شکل و کیفیت کار انتخابات توجه کنند مسئله این نیست که هر گروه چرا صلاحیت نامزدهای خود را بیشتر از گروه دیگر و گروههای دیگر میدانند این حق مسلم هر فرد و هر گروه است که به میل خود افرادی را که صالح میدانند برای نامزدی برگزیند، مسئله اینست که وقتی گروههای سیاسی جدای از هم و بدون در نظر گرفتن مصالح و شرایط مربوط به انتخاب هر یک افرادی را برای نامزدی انتخاب می کنند این نشانه تفرقه و تشتت کامل بین گروههاست، یعنی با معرفی نامزدهای جدا از سوی گروهها مردم ناچار در انتخاب نامزدها دچار تفرقه خواهند شد و آرای مردم نیز به

طرح مسئله انتخابات برای بررسی پیش نویس قانون اساسی و معرفی نامزدها به صورتی که در روزنامه ها می خوانیم خود نمودار روشنی از هرج و مرج و آشفتگی کنونی و ابهام و تاریکی آینده وضع ایران را نشان می دهد. مجله فرانسوی اکسپرس در شماره ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۸ خود در زیر عنوان «انبار باروت خلیج» در اطراف نقشه خلیج فارس وضع کشورهای پیرامون آن را بطور مختصر شرح می دهد و در زمینه وضع ایران، کشور ما را چهار درهم ریختگی و تهاشی توصیف می کند که آنگاه آن هران رو به سرعت می رود. اگر ما همه این نوع تضادهای خارجی را به حساب بکنیم آنها از انقلاب ایران و به خاطر از دست رفتن منافع فراوانشان بگذاریم دچار اشتباه شده ایم.

## انحصار طلبان انواع دخالتهای ناروا را در انتخابات مجلس خبرگان بطور علنی اعمال کردند اعتراض به انتخابات

هر لحظه از تاریخ می تواند تجربه ای برای تاریخسازان حال و آینده باشد  
**انقلاب مشروطیت**  
**تجربه ای دردسترس**  
اسلام کاظمیه

انتخابات مجلس خبرگان در تهران و شهرستانها انجام شد. تا این ساعت که هفته نامه جنبش به چاپخانه میرود هنوز نتیجه کامل آرای تهران و چند شهرستان اعلام نشده است. ولی معالمانه همانطور که پیش بینی میشد اعتراض فراوان است و موارد اعتراض به این انتخابات حکایت از انحصار طلبی گروههای فشار با تکیه به کمیته ها و بعضی پاسداران به نام و با سوءاستفاده از نام و دستورات رهبری می کند. این که تقریباً در تمام حوزه ها عده ای خاص قلم به دست آرای بی سوادان را به نفع جمعی خاص می نوشتند این که تبلیغات نادرست می کردند این که در بعضی حوزه ها و ولایات عده را مخالف می خواندند این که در حوزه هایی که احتمالاً رأی دادن به کاندیداهای جز کاندیداهای پیش ساخته ی قدرت کاذب بیشتر بود عمل رأی گیری به کندی و با اشکال روبرو میشد همه و همه حاصلی و همه جا گیر بود. همین لحظه که سرگرم نوشتن این سطور هستم یکی از خبرنگاران روزنامه های غربی که به انقلاب اسلامی هم اعتقاد دارد با زبان روزی سرگرم تعریف است که در مسجد قمر بنی هاشم در جنوب تهران به چشم خود دیده است چند

روز چهاردهم مرداد ماه را که روز پایود انقلاب مشروطیت است دولت تعطیل عمومی اعلام کرد شاید به معنای آن که با وجود انقلاب مردم علیه دستگاه شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله دولت هنوز به اصالت انقلابی انقلاب مشروطه ای که بیش از هفتاد و پنج سال پیش علیه استبداد شده بود ارزشی قائل است. درباره انقلاب مشروطه و علل و عوامل به وجود آورنده آن و سرزشت آن علاوه بر تحقیقات تاریخی، تحقیقات جامعه شناسانه و سیاسی فراوانی شده است و هنوز جا دارد که از ریشه ها و علتها و نیروهای شرکت کننده در انقلاب مشروطه و محرک آنها نسبت به شرکت در انقلاب و سرنگشت و سرزشت انقلاب مشروطیتی که با آن همه تلاشی و کوشش و شهادت پیروزی رسید و چند سیاسی بعد جای خود را به یک دیکتاتوری چکمه پوش داد. بررسی جامع و کامل سیاسی و جامعه شناسانه ای بشود.

از سوی گروه مؤلفین جنبش - جاما - سانس - سازمان مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان مبارزه

در جستجوی راه وحدت  
دکتر ناصر کاتوزیان

خبرهای گرفته و در حوزه ها هم نام دکتر پیمان بهترین نامزدها اضافه شد و در نتیجه برای بسیاری از رأی دهندگان این توهم پیش آمد که نامزدی از نامزدی نمایانگی مجلس بررسی قانون اساسی متصرف شده است. به استناد اطلاعات دریافت شده موارد تکیه از سوی انتخابات خیلی زیاد است که در اولین فرصت به اطلاع ملت ایران خواهیم رساند.

# شمول رهبری امام را از بین نبرید...

بقیه

تبع تقسیم خواهد شد از سوی دیگر احزاب و گروههای مذهبی هم در تمام شهرها نامزدهای خود را از بین روحانیون انتخاب کرده اند؛ آنچه که وضع اتحاد و یکپارچگی نسبی بین نامزدهای انتخاباتی و انتخاب گروهها را دشوارتر می کند اظهار نظر در زمینه ضوابط اسلامی است تکیه مداوم رهبری بر مسلمان بودن نامزدها و بر تصویب قانون اساسی اسلامی و اشارات صریح ایشان بر مخالف

اسلام بودن گروههایی که برای انتخاب نامزدهای مشترک مردم جمع شده اند کار فعالیت سیاسی و ایجاد رابطه و تفاهم با مردم را برای گروههای سیاسی که هیچگونه مخالفتی با اسلام ندارند بسیار دشوار می کند.

این گروهها با شرکت در فراترندوم بر تاسیس جمهوری اسلامی رای داده اند، اگر در اسلام آزادی تفکر و اندیشه و تنوع ادراک و تلقی از مسائل اجتماعی و سیاسی وجود دارد بنابراین تمام مردم مسلمان ایران ملزم نیستند حتما در یک حزب اسلامی عضو شوند. تمام مردم مسلمان یک کشور ملزم نیستند که به نامزدهائی که یک حزب اسلامی معرفی می کند رای بدهند.

زیرا مردم حق دارند که نامزدهای خود را برای انتخابات بشناسند همه مردم از ضوابط انتخاب فلان حزب در زمینه نامزدهایشان اطلاع ندارند.

همه مردم از ضوابط سیاسی و مبارزات افرادی که فلان حزب اسلامی را رهبری می کنند آگاهی ندارند بنابراین وقتی رهبری بر مسلمان بودن نامزدها تاکید می کند ضوابط مسلمانی داوطلبان را نیز باید به روشنی و صراحت بر شماره هیچ حزبی و هیچ فردی نمیتواند ادعا کند که مسلمان تر از حزب دیگری یا فرد دیگری است. و هر فرد و گروهی نمیتواند ظواهر اسلامی یک حزب را بعنوان ضوابطی مسلم و اصیل از تلقی اسلامی آن حزب و افراد و رهبران آن تلقی کند همه این ضوابط از اساس در جریان فعالیت و عمل و تجربه و رویارویی با حوادث و مسائل سیاسی مختصر می شود. وقتی رهبری از مسلمانان می خواهد که در برابر اتحاد گروههای مخالف (بدون اینکه کیفیت مخالف این گروهها برای مردم مشخص شود) متحد شوند، افراب و گروههای مذهبی در اعلانات تبلیغاتی نامزدهای خود خود را پیرو مشی امام معرفی می کنند و مفهوم مخالف آن اینست که دیگر گروههای شرکت کننده پیرو مشی امام نیستند. با تشکیل گروههای فاشیستی اعلانات سایر گروهها را از دیوارها پاره می کنند و در مصاحبه های رسمی این عمل را تقیح می نمایند.

با انتشار اعلانات تبلیغاتی نامزدهای گروههای سیاسی را که بنسبیت مبارزات درخشانان با رژیم استبدادی دارای نفوذ مکتوبی فراوان در مردم هستند مورد افترا و تهمت و فحش و ناسزا قرار می دهند، اگر این گروهها و افراد پاره کننده اعلانات و پخش کننده های اوراق تهمت و افترا مورد حمایت احزاب مذهبی نباشند مرکز جرات و یا نیت گسترش این گونه اعمال فاشیستی را پیدا نمی کنند.

وقتی ما به شرکت اعضای شورای انقلاب در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی اعتراض می کنیم ما را مورد تهدید قرار می دهند اگر رژیم سابق ما را تهدید به کشتن می کرد چوچه فاشیست های تازه پیغام می دهند که به زن و بچه های ما هم ابقا نمی کنند چرا؟ جرم ما چه بوده است، گناه ما این است که چرا پوی متعفن فاشیزم را استشمام می کنیم، چرا کوشش برای درست گرفتن انحصاری قدرت را با تکیه بر زور و خشونت و هوجوی گری و عوامفریبی بنام اسلام درک می کنیم، چرا می گوئیم که اسلام در انحصار یک فرد یا یک حزب یا یک گروه معینی نیست، اسلام مذهب دستور و اطاعت کورکورانه و مرید و مرادی و مقلد و مقلدی در اصول و مسایل عقلی و تفکری نیست، اسلام برای مردم ریختن همین گونه جهان بینی های طاغوتی و ضد تعین و تشخص فردی ایجاد شد، اسلام برای این آمد که پیوستگی تعبدی فکری فرد به فرد و فرد به گروه و گروه به حکومت را از میان بردارد لباس اسلام لباس تقوی است و لباس التقوی فلک خیر لکم، دوسوره نحل آمده است که ولا تتخذوا الیمانکم مخرابا لکم فذلکم دوسوره نحل نبوتها و تلوقا لیسر بما صدقتم عن سبیل الله و لکم حداب عظیمه یعنی عهد و سوگندهای خود را برای فریب بین خود بکار مبرید تا آن که ثابت قدم است نیز بفریب و سوگند دروغ بلفزه و از اینکه راه خدا را سد گردید همه به سخنی مبتلا شوید و بحداب سخت گرفتار گردیدید گروه هائی که بنام مذهب یا سوماتفاده از بیسواری مردم برای آنها رای می نوبستند و برای انداختن به صندوق بدست آنها می دهند این سوماتفاده از وسیله برای رسیدن به هدف یعنی قدرت است در اسلام هدف وسیله را توجیه نمی کند.

در سوره شعرا نوح پیامبر می گوید: «ان انالانذ الا لظلمین» یعنی من جز آنکه مردم را اندرز دهم وظیفه ای ندارم در اینجاست که خطوط سیاسی و اجتماعی ولایت فقیه باید مشخص شود وقتی ما می گوئیم اعضای شورای انقلاب بنسبیت موضع سیاسی خود در مقام قدرت حق ندارند در انتخابات شرکت کنند آنها می گویند موضع شورای انقلاب موضع ارشادی است در حالی که اغلب اعضای شورای انقلاب عضو حزب جمهوری و یا سایر گروههای سیاسی هستند و آنها به تبع این مواضع مختلف اهرمهای قدرت را در همه کانونهای اجرائی و تصمیم گیری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اداری در دست دارند و از این گذشته با حصر فعالیت

های سیاسی خود چهارچوب اسلامی و تاکید بر پیروی خود از مشی امام اتکا به تراجم اسلامی را در انحصار خود و حزب خود درمی آورند و دیگران را نیز به تبع این مواضع مخالف اسلام معرفی می کنند و در نتیجه تنها خود را پیرو مشی امام عرضه می کنند یعنی که دیگر گروهها و افراد فعال و مبارز اجتماعی نه اینکه پیرو مشی امام نیستند بلکه مخالف آن هستند.

بنابراین ما بدلیل موجود می گوئیم که موضوع شورای انقلاب در اداره امور مملکت موضعی ارشادی نیست بلکه شورای انقلاب نه تنها بر تصمیم های دولت نظارت و دخالت می کند و دارای حق و تواست بر دادگاههای انقلاب و پاسداران و کمیته ها نیز نظارت مطلقه دارد و اگر اینطور نیست پس روسای این ارگانها از کی دستور می گیرند و اعمال آنها چگونه نظارت می شود زیرا دولت که مطلقا در کار آنها نه تنها دخالتی ندارد بلکه اصولا نفوذی در امر این ارگانها ندارد.

اما مسئله مهم دیگر مرجعیت ارشادی شورای انقلاب از کجاست؟ اگر این شورا جنبه ای ارشادی دارد پس چرا در همه کارهای اجرائی و قضائی و تقنینی دخالت می کند و اگر نمی کند پس علت اینکه آقای مهندس بازرگان می خواست با وارد کردن اعضای شورای انقلاب و داخل کردن وزرا در شورای انقلاب بین این مرجع همانگی ایجاد کند چه بود؟ ما می گوئیم که اعضای دولت حق شرکت در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی را نداشتند اما اعضای شورای انقلاب بطور آزاد از این حق برخوردار شدند و در مقام اعضای شورای انقلاب و رهبران احزاب سیاسی خود را نامزد کردند.

این برای اعضای شورا حق مشروع نیست زیرا احتمال شبهه دخالت اعضای شورای انقلاب و احزاب آنها با تمام وسایلی که بخاطر موقعیت خود در اختیار دارند در انتخابات و سوء استفاده از موقعیت چه بخاطر نفوذ و در شورای انقلاب و چه بخاطر رهبری احزاب اسلامی و چه بخاطر تقریبی که برای خود در نزد امام بوجود آورده اند و چه بخاطر وسایل و امکانات تبلیغی وسیعی که در اختیار دارند بهیچوجه کمتر از شبهه دخالت اعضای دولت نیست. چرا وزیر و معاون و مدیر کل برای شرکت در نامزدی انتخابات باید استعفا بدهد اما عضو مقتدر شورای انقلاب از این قاعده باید مستثنی باشد؟

چرا باید آنها گروهها و افرادی را برای برهم زدن اجتماعات و پاره کردن اعلانات تبلیغاتی گروههای سیاسی تجهیز کنند و یا با تهدید به قتل و پخش تهمت و افترا دوست نظیر روشهای ساواکی بخواهند مبارزان آزادی را از میدان بدر کنند.

آیا چوچه فاشیست ها خیال می کنند کسانی که در زیر فشار شکنجه و تهدید و حتی سبب اندازی و حمله رژیم ساواک از جادر نرفتند اکنون در زیر تهمت بی دینی و یا تهدید به قتل آنها زمینه سیاسی را برای انحصار گرانی که خود را پیرو مشی امام جا می زنند خالی خواهند کرد؟

و برای گروهها و افرادی که جهت انحصار کردن قدرت و رسیدن به مقامات ریاست جمهوری و ریاست وزراء و ریاست مجلس و مقامهای دیگر تلاش می کنند این تلاشها چه عاقبتی خواهد داشت؟

آیا عاقبت تسلط بر قدرت از راه خشونت و لرعاب و تکبر و تهدید بهتر از عاقبت پسر رضاخان خواهد بود؟ آیا اندیشه درباره همه مسائل اساسی و بهرانه های گوناگونی که کشور ما را در بر گرفته است به اندازه ضرورت رسیدن بقدرت این آقایان و اشغال مقامات عالی مملکتی اهمیتی ندارد و یا با ایجاد تفرقه و تفتاق بین گروهها و مردم و تحریک احساسات مذهبی مردم ساده علیه دیگران و بره انداختن گروههای فشار برای پخش شایعات و تکفیر و تهمت و تهدید و منزوی کردن نیروهای متفکر و زنده جامعه میتوان عسلی موسساتی برای حل مشکلات اساسی کشور بوجود آورد؟

مسئله طرح متابعت از مشی امام از سوی این گروهها در تبلیغات انتخاباتی و کوشش برای انحصار کردن قدرت و راندن افراد و گروههای مترقی و مبارزه از راه تکفیر و تهدید و تهمت هیچ خدمتی به حرمت و شمول این رهبری نیست.

واقعیت تاریخی و پرحرانی کثرتی جامعه ما ایجاد می کند که حرمت و شمول رهبری آقای خمینی همچنان که در دوران سقوط رژیم دست نخورده و پاک و برکنار از موضعگیری در مسائل غیر ضروری و فرعی باقی بمانند این رهبری اکنون باید با ایجاد یک رهبری سیاسی نیرومند و متحد از سوی همه نیروهای معتقد به انقلاب و مخالف با ارتجاع و استبداد و استعمال بگونه تازه ای در شخص آقای خمینی تصعب شود یعنی هرگز بصورت سرمایه تبلیغاتی و انحصار گرانی قدرت برای افراد و گروههای خاصی که نفوذ به احکام و اصول اسلامی را اساس حصر قدرت سیاسی قرار داده اند در نباید.

این منطق ما طبعاً بنیاد افراد و گروههایی که در این مسیر قدم برمیدارند خوش نمی آید و راه انحراف و قلب حقایق و تعابیر غلط از گفته ها و نوشته ها نیز همچنان در جهت موجه جلوه دادن خود همچنان باز است.

اما حقایق تاریخی هرگز پنهان نمی ماند و سرانجام نیت و قصد افراد و گروههایی که صرفاً در جهت قدرت قدم می زنند و در اینراه اسلام را بصورت وسیله ای برای توجیه خود و تکفیر دیگران قرار می دهند آشکار خواهد شد. در نماز جمعه دیدیم که با وجود اینکه آقای طالقانی بنا به تکلیف صریح آقای خمینی برگزار کردند اما هیچیک از روحانیون و سیاستمداران مذهبی و مصلحین سیاستمداری که در شورای انقلاب و احزاب اسلامی سرمدار و فعال مایشاه هستند شرکت نداشتند:

در صورتی که وقتی می خواهند دست به مثال و شاهد بزنند می گویند: واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا:

این حبل الله چیست که امروز روحانیون در حضور اکثریت و مطلق خودشان در مجلس بررسی قانون اساسی از راه اعمال فشار و استفاده از امکانات تجهیز توده های ساده ذهن و کنار گذاشتن گروههای مبارز و مترقی از محور قدرت پافشاری می کنند؟ در حالی که بقول قرآن نه اگر کسی در دین وجود دارد و نه قولی را باید جز با گفت و شنود و طرح مسائل به بهترین طریق یعنی نه از راه خشونت و پاره کردن اعلانات انتخاباتی و تکفیر و تهدید مورد قبول قرار داد.

و در حالی که قرآن اصل بهترین انسان را با تقواترین انسان گذاشته است و بررسی و تصمیم گیری و اجرای امور اجتماعی راهب شورا و مشورت و اگذار کرده است؛ چرا باید ناگاهانه توده ها و بیسوادی آنها این چنین مورد سوء ظن استفاده قرار گیرد که احزاب با رنگ اسلامی یا کمارتن مأمور در حوزه ها برای این گونه افراد رای بنویسند و بدون آگاهی آنان نامزد های خود را به آنها تحمیل کنند؟

دوستان ناظر ما این مسائل را با چشمهای خود در حوزه های رای گیری دیدند و طرح همین مسائل است که اذهان ساده را در تاختیر تبلیغات و عجز از بررسی روابط پیچیده کثرتی اجتماع به اینجا می رساند که شایع کنند ما مخالف رهبری آقای خمینی و یا ضد انقلاب هستیم در حالی که ما نه تنها مخالف این رهبری نیستیم بلکه وجود این رهبری را شیرازه وحدت و محور تعادل سیاسی کشور می دانیم. ولی طبیعی است که به مصداق قول قرآن و خطاب خداوند به پیامبرش که پیامبر خدا نیز بقول خدا انسانی است مثل همه انسانها یعنی انسانی است که میتواند دچار اشتباه شود و یا در تاثیر اطلاعات و القات غلط و مفروضات به نتیجه گیریهای غلط برسد؛ ما می گوئیم که انسانها وقتی به وسوسه قدرت و عطش سلطه جوئی گرفتار شدند پاسانی میتوانند در جو پاک و مصفا می رهبری نفوذ کنند و با انتقادات و اطلاعاتی که به نفع خود و گروهشان وجود دارد ذهن پاک رهبری را که طبعاً نمیتواند محیط پر همه مسائل پیچیده و گوناگون جامعه باشد منحرف سازند؛ ما از این گونه مداخلات و انحرافات و داوریهای دور از واقعیت در محیط رهبری و کانونهای متعدد قدرت پس از انقلاب فراوان دیده ایم ولی باز گو کردن آن و اعلام خطر کردن در زمینه ادامه این گونه انحرافات بدست کسانی که منافع خود و قدرت طلبی های خود را در خطر می بینند طبعاً از روی غرض به مخالفت تعبیر و توجیه می شود. آنچه که باید مورد توجه رهبری قرار گیرد اینست که انسانها برای مصلحت و نفع خود از همه چیز حتی از عقیده و ایمان مردم نیز استفاده می کنند مگر علی بن ابیطالب نگفت که اسلام راهصورت پوستین وارونه در سپاوردند؛ مگر تاریخ اسلام خود شاهد زنده این واقعیت نیست که چگونه بنام اسلام حق و حقیقت را برای توده های مردم و افغان ساده قلب کردند و آنها را به روی حقیقت مجسم یعنی علی شورا کردند. عجیب است که مراجعی که دیروز به فرستاده شاه می گفتند شاه اگر یک قدم بسوی ما بردارد ما دو قدم بسوی او بر می داریم و کسانی که می گفتند هدف ما حفظ سلطنت و قانون اساسی است امروز می گویند عدلیه و قاضی و رئیس جمهور باید منصوب باشند و اگر در قانون اساسی لفظ به اسلام اشاره شود تشیع را از قلم بیندازند ما کفن می پوشیم و از خانه بیرون می آیم در حالی که وقتی شاه اصل و اساس دین و اخلاق و آزادی و حیثیت انسانی و ثروت و هست و نیست مملکت را بر باد می داد ساکت بودند و اسلام را بکلی فراموش کرده بودند.

با این چهارچوب فکری اگر قانون اساسی هم به تصویب برسد و سینه چاکان ریاست هم به ریاست جمهوری برسند و همه کرسی های مجلس شورا هم نصیب نامزد های حزب جمهوری اسلامی شود هیچیک از مسائل اساسی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه حل نخواهد شد و نه تنها جامعه توحیدی وجود نخواهد داشت بلکه

با این چهارچوب فکری اگر قانون اساسی هم به تصویب برسد و سینه چاکان ریاست هم به ریاست جمهوری برسند و همه کرسی های مجلس شورا هم نصیب نامزد های حزب جمهوری اسلامی شود هیچیک از مسائل اساسی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه حل نخواهد شد و نه تنها جامعه توحیدی وجود نخواهد داشت بلکه

فرهنگ سیاسی و اجتماعی جنبش

علت تفاوت نظرات

از جلسه چهارشنبه ها شروع شد، از جلسه بحث در مسائل روز، چرا بین نظرات افراد حزبی شما تفاوت هائی دیده میشود...

اما برای بررسی موضوع فکری افراد رهبری جنبش و نحوه برخورد آنها با مسائل روز باید کمی عقب برگردیم و آغاز کار در جنبش را مطالعه کنیم. افراد دسته هائی که در دوران مخفی گردیدند...

این افراد در دید آوردن اساس و برنامه کلی جهت مبارزه با شرایط خفقان آور آن روز، بمنظور برانداختن ریشه های حکومتی که در کنار اعمال زور و خفقان مردم...

در ایام مشاهده بارزی از نحوه چنین جانشینی است. اما فرهنگ نظام جدید که جانشین نظام کهنه شده است، نمیتواند از امروز به فردا جانشین فرهنگ قبلی گردد...

شکل گیرد و سپس بوسیله سخنگویان حزبی بازگو شود جای تعجب نیست اگر این نظرات ابتدا در قالب ها متفاوت از هم بیان شود و متحد الشكل و یکسان گفته نشود...

دو هفته است که به نماز جمعه میروم نه فقط جهت نهاد مذهبی بلکه بدلیل نمود سیاسی آن بار اول بدلیل کثرت جمعیت در خیابان اتاترک فرانس مقابل درب ورودی دانشگاه دندان پزشکی...

نماز جمعه
دکتر علی فروغی

اسلام نیست پاره کردن بوسترها و تشریفات تبلیغاتی مخالفین و حمله به کتابخانه ها و حمله تکثیر به مؤرخ دیگران کوربین و اینکه اگر در این صدساله انحراف تحریفی در طرز تلقی مسلمین از اسلام بوقوع پیوسته بدلیل آشنائی با عقاید دیگران بوده است...

پس چون نماز گزارده شود پراکنده شوید در زمین و جویبند از فضل خدا و ادب کنید خدارا، شاید که رستگار شوید. به چند توضیح المسائل رجوع میکنم چیزی درخور توجه در این باره نمی یابم که توضیح المسائل ها، همه چیز را توضیح میدهند جز مسائل اساسی را، فقط در تحشیه قرآن مجیدی که در دسترس دارم آمده است که اذا الصلوة به افلان تفسیر شده لیکن مرادنه اذا نثت بلکه مراد افلان نماز جمعه ایست که معصوم نافذ الحکم پانایب خاصش امام آن نماز بوده باشد چه وجوب عینی نماز جمعه دورگه مکتبی باجماع شیعه اهل بیت مشروطت بحضور معصوم نافذالحکم یا نایب که او را بخصوص تعیین کرده باشد برای ملت و اطلاع از اینکه مرحوم آیت الله پیرزهی نماز جمعه را واجب تفسیری دانسته یعنی ادای آنرا به اختیاریه گذاشته است که با حکم نافذ امام ضعیف نماز جمعه رسمیت دیگری یافته وجه متشابه اثر نیکونی از جهت مذهبی واجتماعی گردد...

# در جستجوی

اگر مذهب رسمی معلوم نباشد، به کدام شرع باید رجوع کنند؟ و ناچار خواهد گفت، اسلام. ولی این پاسخ که شاید گفتن آن در روزنامه ها و کتاب ها آسان باشد، میدانید در کار دادرسان چه دشواری هایی بوجود میآورد. آیا دادرسی را می شناسید که بتواند بر تمام اقوال و فتاوی فقهیان اسلامی در تمام مذاهب احاطه پیدا کند و حکم واقعی اسلام را در میان این انبوه اختلاف ها و اجتهادها تمیز دهد؟ آیا میتوان در هر دادگاه مشاورانی از فقهایی که از یک مذهب گمارد؟ اگر چنین اقدامی نیز میسر باشد، آیا درست است که حکم هر دعوی منوط به نتیجه مباحثات نظری و عالمانه مجتهدان محل اختلاف شیعه و سنی در آن زمینه شود؟ در این صورت، آیا دیگر کسی میتواند به سرزشت دعوی خود و معاملاتی که انجام میدهد مطمئن باشد؟ آیا به گونه گونی آریایی که از چنین دادگاه هایی صادر میشود میتوان ادعا کرد که مردم در برابر قانون وضع مساوی دارند؟

از اینها گذشته، فرض کنیم در آینده دادرسانی داریم که به احکام شرع از تمام دیدگاه ها احاطه دارند و میتوانند اسلام راستین را، با توجه به تمام مبانی شرعی و تاریخی حقوق اسلام، تشخیص دهند و بر مبنای آن حکم کنند. آیا کسی میتواند حتی به گمان پیش بینی کند که دادگاه کدام فتوا را قانون کار او قرار میدهد؟ این تزلزل و ابهام را چگونه باید رفع کرد و نظام حقوقی کشور را شناخت؟ در اسلام، تنوع فتاوی و انبوه اظهار گوناگون چندان است که، اگر مذهب خاصی این دایره وسیع را محدود نسازد، بیگمان دادرس هرطور که بخواهد میتواند رای دهد و مستحکم برای حکم خویش پیدا کند. در واقع، در مواردی که قانون حکم صریحی ندارد، قاضی حاکم مطلق و قانونگذار میشود و چنانکه میفرماید قاضی حاکم بر دعوی را تعیین میکند و این نتیجه به صلاح دادگستری هیچ جامعه ای نیست.

آزادی تمیز حکم شرع برای دادرسی، حتی در مذهبی خاص نیز دور تمامی خوشایندی ندارد و نگران کننده است و به عنوان یک بد ضروری پذیرفته میشود چه رسد به اینکه او را در دهرهای دیگران فقه اسلام آزاد گذاریم و چشم به دست او دوزیم تا قاضی حاکم را به سلیقه خویش برگزیند.

آقای حسینی طباطبایی نیز به پاره ای از این اشکال ها توجه دارند، ولی آن را مهم نمیشمرند و راه حل هایی برای آن توصیه کرده اند که متأسفانه منطقی و قابل اجرا بنظر نمیرسد. این راه حل ها، چنانکه از معنی پاسخ ایشان بر میآید بدین شرح است:

الف: «چه مانعی در کار است که دین همه ما اسلام باشد ولی هر فرقه ای (نه در حقوق عمومی بلکه) در احوال شخصی تابع فقه و مذهب خود باشد»

پاسخ این پیشنهاد در مقاله «نقد تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی» داده شده است. ولی در توجیه آن باید افزود که وحدت حقوقی یکی از مهم ترین عوامل حفظ وحدت سیاسی است. در جهان امروز همه کشورها در این است که دولت ها برای آسان کردن روابط حقوقی و تجارتی، به راه حل های مشابه دست یابند و از راه بیان های بین المللی موانع وحدت حقوقی را از پیش یا بردارند این بزرگوارای اسلام است که در پی تحمیل قوانین خود بر دیگران نیست. در کشور ما نیز از آغاز قانونگذاری همین شیوه اتخاذ شده است. ولی در این راه نباید به افراط گرائید و از قانونگذاری در احوال شخصی چشم پوشید و مسائل حقوقی شیعه و سنی را به مذهب آنان واگذار کرد. اگر هم مقصود این باشد که شعبان تابع قانون و دیگران تابع مذهب خود باشند، این پرسش منطقی بیهان میآید که بعضی چرا! اگر مذهب رسمی اسلام است و همه فرقه ها از ویژگی های مذهبی خویش گذشته اند تا به وحدت برسند چرا سنی باید تابع فقه خاص خود باشد؟ یا فرقه گرای تنها در مورد شیعه مضموم است و بهر آن سایر مذاهب، تنها به این بهانه که از حیث عدل در اقلیت هستند میتوانند در برابر قوانین دولت اسلامی عذری برای اجرا بیآورند؟

اگر اسلام از دیدگاه مکتب خاصی مورد حمایت قرار گیرد و رسمیت یابد، مکتب های دیگر میتوانند حذر آورند که ما نیز باید اسلام را چنانکه خود می بینیم و بدان اعتقاد داریم اجرا کنیم. ولی، هرگاه قرار بر این شود که مذهب

و نظام جمهوری عامل تضاد را در درون خود بهرورد، نگرانی از این که عوامل وحدت فراموش شود و چرا از امروز واقع بین باشیم و آرمان های خود را، که شاید از جهتی قابل ستایش هم باشد، با واقعیت اشتباه کنیم و درسریال خام پروریم؟ جای هم آشنگ ساختن این اجتهادهای گوناگون شورای نگهبان نیست و کمال ساده لوحی است اگر گمان بریم که مجتهدان آگاه شیعه و سنی در شورا می نشینند و از سرعت و صبر یکایک مسائل را برادرانه حل می کنند. تصور کنیقتانونی درباره رابطه فرزندداری از نکاح منقطع (صیغه) با پدر و مادر خود از مجلس بگذرد و آن را فرزند مشروع بدانند و مستحق نفقه و میراث بشمارد. به شورای نگهبان اعلام می شود که این قانون خلاف احکام اسلام است، چرا که در زمان خلیفه دوم متعه تحریم شده است. به گمان شما چه مسائلی برای حل این فرغ مطرح می شود؟ آیا میل دازید این گونه مطالب در زمانی که ما بیش از هر چیز به یگانگی و برادری نیاز داریم در ارکان رسمی قضایی و قانونگذاری مطرح شود و روزنامه ها درباره آن داد سخن بدهند و بعد به اکثریت معلوم شود که آیا حق داشته اند که متعه حلال در زمان رسول را تحریم کنند یا نه؟ آیا جامعه طرفازنده و ظلم کشیده ما تاب تحمل چنین مباحثی را دارد؟ یا پیشنهاد می کنید که برای جلوگیری از اختلاف به مصالحه سیاسی و اجتماعی پردازند؟

از این گونه مسائل در طلاق و نکاح و ارث و معاملات و حدود چندان فراوان است که خوش بین ترین مردم را نسبت به طرح آنها در مراجع قانونگذاری دچار نگرانی و تردید می کند. برای نمونه، توجه به دو کتاب: خلاف شیخ طوسی و تذکره علامه حلی از فقهایی امامیه و دو کتاب: الفقه المقارن تالیف حسن احمد الخطیب و موسوعه جمال عبدالناصر در فقه اسلامی نشان می دهد که چه غوغایی در این راه است و چرا نمی توان چنین چهارچوب نامشخص و پرپیچ و خمی را برای قانونگذاری ایران معین کرد. در این مختصر نمی توان به همه مشکل ها یا حتی بخش ناچیزی از آن اشاره کرد. در مقاله «نقد تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی» نیز چند نمونه دیگر نیز آورده شده که دیگر نیازی به تکرار آنها نیست و تشریح یکی از مثال ها، که گفته شد، برای دوراندیشان کفایت می کند.

باضافه، آنچه از نظرها دور مانده است ولی اهمیتی بیش از شورای نگهبان دارد، وضع محاکم ما در آینده است که با نامشخص ماندن «احکام اسلامی» دچار ابهام میشود و وحدت رویه قضایی از بین میرود. مردم و دادرسان دچار سرگشتگی میشوند و دیگر نمیتوان ادعا کرد که اصل «تساوی مردم در برابر قوانین» قابل اجرا و رعایت است؛ توضیح آنکه در هیچ قانونی نمیتوان حکم تمام مسائل گوناگون اجتماعی را گنجانند و قانونگذار، هر اندازه دقیق و نکته سنج باشد، نمیتواند همه اشکال ها را پیش بینی کند. پس ناچار قانون ناقص میماند و قضای ناچار است که، با توجه به عرف و عادت و اصولی که مبنای قانون قرار گرفته است (روح قانون)، راه حلی برای دعوی بیابد. در نظام های مذهبی، چون فرض این است که مجلس قانونگذاری از قواعد شرعی تغلف نمیکند، مدارس دادگاه همین که با سکوت قانونگذار یا نقص و ابهام قوانین روبرو شود، برای یافتن حکم باید به شرع رجوع کند.

برای رفع همین اشکال است که در اصل ۱۳۶ پیش نویس قانون اساسی مقرر شده که: «هر مواردی که قاضی نتواند حکم دعوی حقوقی را در قوانین موضوعه بیابد، باید با الهام از قواعد شرع، عرف و عادت مسلم و آنچه عدالت و مصالح عمومی اقتضا دارد حکم فقهی را صادر کند» اکنون جای این پرسش است که دادرسان دادگاه ها،

شود، زیرا شیعه چیزی جز اسلام نیست. آنان که در این رفتارندوم شرکت جستند، می دانستند که این نظام بوسیله رهبر شیعیان و دولت شیعی مذهب و ملتی که اکثریت قاطع آن شیعه علی هستند اعلام می شود، می دانستند که تاکنون نیز مذهب رسمی جعفری بوده است، می دیدند که انقلاب بنام حسین و به عنوان «ماه غلبه خون برشمشیر» نضج گرفت و به راه پیمانی های بزرگ تاسوعا و عاشورا و اربعین حسینی منجر شد. بسیاری هم که در تردید بودند، به دلیل آگاه نبودن از محتوای جمهوری اسلامی، از دادن رای خودداری کردند و با این وصف دیدیم که پیشنهاد دولت شیعی درباره «جمهوری اسلامی» با چه اکثریت قاطعی به تصویب رسید.

پس، ادعای اینکه بسیاری از مردم تنها بدین اعتقاد که مکتب تشیع از رسمیت می افتد به جمهوری اسلامی رای داده اند، برخلاف ظاهر و انصاف انقلابی است. به ویژه که می دانیم این گونه ادعاها، بر فرض هم درست باشد، از اعتبار همه پرسشی نمی کاهد و هیچکس را ذراکثرت گویندگان (اری) آگاه به تردید نمی اندازد. اگر در جستجوی وحدت هستیم، آیا عنوان کردن چنین ادعایی ما را از هدف مطلوب دور نمی کند؟

باضافه، اگر نیت باطنی رای دهندگان چنانکه ادعا شده است منطاعتی قرار گیرد و بر مبنای آن مذهب جعفری از قانون اساسی حذف شود، آیا اکثریت قاطع رای دهندگان نخواهند گفت، ما به امید حفظ و تحکیم مذهب خود به «جمهوری اسلامی» رای داده ایم؟ برای آنان چه پاسخی دارید؟

آثار حقوقی و اجتماعی مذهب رسمی - وحدت سیاسی و اجتماعی و اختلاف های حقوقی: آرزوی هر مسلمان واقعی و آزاده ای این است که پرچم توحید بر سر همه یکسان سایه افکند. خدای واحد و قرآن واحد و پیامبر واحد و کعبه واحد ما را به «وحدت» می خواند و موانع برادری و همدلی و همزیستی را از بین می برد. پس، اگر به واقع در جستجوی وحدتیم، چرا از این همه عوامل مشترک که ما را بهم پیوند داده سود نمی ریم و فقط انگشت بر روی جدایی ها می گذاریم،

ایکاش از آغاز مسلمانان درباره مبانی احکام نیز دچار اختلاف نمی شدند، ولی همه می دانیم که این آرزو به حقیقت نیپیوسته است. شاید چاره ای هم نبوده است، زیرا آزادی اندیشه و اصالت عقل انسان ایجاب می کند که همه یکسان نیندیشند.

چنانکه امروز می بینیم دادگاه ها و علمای حقوق در مقام اجرا و تفسیر قانون واحد در تمام کشورها اختلاف عقیده پیدا کرده اند. نباید پوشیده داشت که گوناگونی دیدگاه ها، اختلاف در سنت های ملی اقوامی که به اسلام گرویده اند، موقعیت های جغرافیایی، رویدادهای تاریخی و مباحث فلسفی و کلامی باعث شده است که در منابع حقوقی و در نتیجه احکام زندگی و فقهی بین مسلمانان اختلاف شود.

این اختلاف ها به وحدت سیاسی و اجتماعی صدمه نمی رسانند، یا دست کم امیدواریم و تلاش می کنیم که به آن لطمه ای نزنند. ولی بیگمان وحدت حقوقی را از بین می برد. آنچه هر روشن بینی را نگران می سازد، دورنمای طرح این اختلاف ها در مراجع قانونگذاری است، نگرانی از این است که دولت نو بنیاد آینده، بجای رسیدگی به مسائل اساسی اجتماعی و اقتصادی، گرفتار رفع اختلاف بین شیعه و سنی شود. نگرانی از این است که این گونه بحث ها ما را به ارتجاع کساند، تعصب های خفته و پنهان را بیدار و آشکار سازد

آقای مصطفی حسینی طباطبایی، بدین گمان که ضمن تأیید اصل ۱۳ در مقاله «نقد تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی» به نوشته ایشان در روزنامه اطلاعات اعتراض کرده ام، پاسخی مرقوم داشته اند که در شماره ۹۹ جنبش به چاپ رسیده. این پاسخ، که از نظر مذهبی و اجتماعی و حقوقی درخور توجه بنظر می رسد، از آنجا که در نوشته های دیگران نیز کم و بیش دیده می شود، می تواند موضوع بررسی تازه ای قرار گیرد و این مساله را مطرح سازد که آیا در جستجوی راه وحدت می توان «مذهب جعفری» را به عنوان پیش رسمی از دین اسلام در قانون اساسی بنیادیم یا آثار حقوقی و بازتاب های اجتماعی این اقدام ما را به جدایی بیشتر می کشاند؟

به عنوان مقدمه بایستی یادآور شوم که مقاله روزنامه اطلاعات را خوانده ام یا دست کم بخاطر ندارم و هیچگاه قصد اعتراض به آن را نداشته ام، زیرا اعتقاد دارم که اشخاص در بیان عقاید و افکار خویش آزادند و این گونه اعتراض ها، هر چند از نظر اجتماعی بیفایده نباشد، آزادی اندیشه را از نویسنده می گیرد و از بیم آنکه مورد اعتراض و شتمات قرار گیرد حقیقت را بی پرده نمی نویسد. ولی چون نویسنده محترم بدین پندار و با نام پاسخ نوشته و پرسش هایی کرده اند، لازم می دانم در توجیه آنچه اعتقاد دارم نکاتی را بر مطالب پیشین بیفزایم و فراین باز نویسی به آن پاسخ و پرسش ها نیز توجه کنم. طبیعتاً است انتخاب جمله هایی از مقاله مورد بحث بیشتر برای عنوان کردن مساله است تا پاسخگویی به شخص معین:

مقاله آقای حسینی با این هشدار آغاز شده است که روانیست نام شرعی و قرآنی و خدایی اسلام را کم و زیاد کنیم و نام فرقه ای خاص را بر آن بفرزیم. مضمون این گفته در نوشته های نویسندگان دیگر نیز تکرار شده است. در پاسخ این هشدار باید گفت، مذهب جعفری یا شیعه فرقه ای نیست که جدایی از اسلام باشد یا به عنوان شاخه ای سرکش و خودو بران درخت برومند روئیده باشد. تشیع یک دیدگاه است، نقطه نظری است که پیروانش از آن زاویه به اسلام می نگرند. این پیروان، اسلام راستین را در بیت پیامبر و در خانه علی و فاطمه جستجو می کنند. عصمت و طهارت را معیار حکومت و امامت می دانند. بر عقل الهی و اصالت و کرامت انسان تکیه دارند و با معاویه ها، یزیدها و مأمون ها و سایر طاغوت های زمان همیشه در جنگ و ستیز بوده اند. پس، اگر گروهی ادعا کردند که ما اسلام را از این دیدگاه و بر مبنای این مکتب می فهمیم، نمی توان بر آنان خرده گرفت که بدعت نهاده اند و نام دیگری جز اسلام برای خود برگزیده اند.

در قرآن، نامی از سنی یا شافعی و مالکی و جنبلی و حنفی هم نیست، ولی هیچکس تاکنون بر آن ایراد نکرده است که چرا نام دیگری بر فرقه خود نهاده اند و از آن دیدگاه به اسلام اعتقاد دارند. «مسلمان» نامی است مشترک برای تمام این مکتب ها و گروه ها و باید هر مسلمانی به این نام خدایی نامیده شود و به آن نیز به عنوان «عامل وحدت» و نشانه اعتقاد توحیدی افتخار کند.

در اصل ۱۳ پیش نویس قانون اساسی نیز آمده است: «دین رسمی ایران اسلام و مذهب جعفری است که مذهب اکثریت مسلمانان ایران است...» در این عبارت، تفسیری در نام خدایی و قرآنی اسلام داده نشده است و تنها این مفهوم را می رساند که اکثریت مسلمانان ایران مذهب جعفری دارند و مبنای قانونگذاری و قضاوت و چهارچوبی که برای مجلس شورای ملی معین می شود، اسلام از این دیدگاه است.

قید اسلامی نظام جمهوری در رفتارندوم: در آن مقاله آمده است:

آرزوی که ما از مردم برای «جمهوری اسلامی» رای گرفتیم بقید «اسلام بودن آن» همه رای دادند و گرنه لازم بود «جمهوری شیعی» مطرح شود و نه اسلامی و البته در آن صورت بسیاری رای نمیدادند....

در پاسخ باید گفت، هیچ لزومی نداشت که هنگام همه پرسشی نسبت به «نظام جمهوری اسلامی» درباره «جمهوری شیعی» از مردم سؤال

# ی راه وحدت

دکتر ناصر کاتوزیان

رسمی در کشور نهادند و همه بنام مسلم و به عنوان «اسلام» در حکومت و قانونگذاری شرکت کنند. دیگر با چه بهانه ای میتوان از اجرای قوانین چنین مجلسی امتناع کرد؟ آیا این فرقه گرایان با میثاق وحدت و چنین حکومت اسلامی متعارض نیست؟ آیا متصفانته و معقول است که بنام «وحدت» از اکثریت خرواسته شود که از عنوان کردن مذهب خود در مبنای حکومت نست بشوند و آنگاه اقلیت بفرهاند، به بهانه داشتن مذهب خاص، از اجرای قوانین چنین حکومتی خود را معاف بدانند؟

در صورتی که دین رسمی اسلام (بدون هرگونه قید مذهبی) اعلام شود، اثر حقوقی احترام ناپذیر آن چنین خواهد شد که قانون مجلس این حکومت باید در مورد همه مسلمانان یکسان اجرا شود. چرا که قانون «اسلام» است و شمه و سنی نمی شناسد. آنگاه به این پرسش اصلی بر میخوریم که در این مجلس اکثریت قاطع با چه کسانی خواهد بود؟ آیا تردید دارید که شیعیان قانونگذاری را بدست میگیرند و با حذف مذهب رسمی از اعتقادات خود دست نمی کشند و آنچه را در پیش خود «اسلام» میدانند در لباس قانون تصویب میکنند یا به لباس رای در دعای بکار می بندند. آیا نباید گفت آنان که در پی حذف مذهب رسمی هستند ندانسته مقدمه یک ستم مذهبی را برای برادران اهل تسنن فراهم میآورند. یعنی احوال شخصی آنان را نیز تابع قواعد شیعی قرار میدهند.

باصافه، مفاد این پیشنهاد که هر فرقه ای در احوال شخصی تابع فقه و مذهب خود باشد راه حلی است که هم اکنون نیز آراء میشود و یکی از آثار رسمی بودن مذهب جعفری است. پس، چه چیز باعث آن است که از این وضع اظهار نگرانی شود؟ آیا حکومت عقل به ما نمی آموزد که بخاطر پیروی از احساس یا تعصب، که خود نوعی فرقه گرایی است، نظام حقوقی کشوری را که همه در پی باز سازی و تجدید حیات آن هستیم دچار تزلزل و آشفتگی کنیم و تخم نهاد را در نهادهای اصلی آن بکاریم؟

از همه اینها گذشته، اختلاف در منابع احکام اسلامی محدود به احوال شخصی نیست. هر سراسر کتاب های فقهی نتایج این گونه پیش ها به صورت اختلاف در رفتار دی دیده میشود. چگونه میتوان از طرح اختلاف هایی که شیعه و سنی در معاملات و حدود و دیات و قضیه دارند در شورای نگهبان یا دادگاه ها جلوگیری کرد و مجلس شورای ملی وقوه قضائیه را از این همه سرگردانی و تزلزل رها کند؟

**ب - «اساسا مگر مجلس شورای ملی وظیفه دارد که درباره نکاح منقطع و عول و تعصیب قانونگذاری کند؟»**

به واقع نمی دانم آقای حسینی چه تصویری از وظایف مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی در ذهن دارند. ولی تا آنجا که در پیش نویس قانون اساسی آمده و از لوازم اجتناب ناپذیر حکومت جمهوری و همگرایی است، مجلس شورای ملی در همه شؤون زندگی اجتماعی و حقوق و اقتصادی، از جمله مسائل مربوط به خانواده و احوال شخصی، حق قانونگذاری دارد. بگمان من، در حکومت جمهوری ما مردم باید نسبت به سرنوشته خویش در حدود احکام اسلامی تصمیم بگیرند و مجلس شورای ملی مظهر حاکمیت ملی و حکومت مردمی است.

باصافه، همان گونه که اشاره شد نکاح منقطع و ارث و طلاق تنها برای مثال آورده شده است و ایراد تشو که چرا این چند مساله بتواند مانع از اتحاد مسلمانان گردد. اختلاف درباره مسائل حقوقی و کیفری و آیین دادرسی بین مذاهب اسلامی گسترده تر از آن است که در اینجا به ذهن می رسد و تمام آنچه را گفته ام در این عبارت می توان خلاصه کرد که، اگر در جمهوری اسلامی قوانین باید در چهار چوب و بینه ای وضع شود، حدود و مشخصات این چهار چوب را باید مشخص کرد. اسلام، بدون تعیین مذهب یا مکتب، مرزهای قانونگذاری و قضوت را نامعین و بیشتن مبنای آن را نامعلوم می سازد. در جامعه آینده ما اگر بنا است که همه فرقه های اسلامی خود را و نحوه نهاد های گوناگون حقوقی در دادگاه ها و مجلس قانونگذاری طرح و بررسی می شود و از هم اکنون باید مبنای این حرکت معلوم باشد. تغییر یا حذف مذهب رسمی تغییر یک شعار مذهبی در جمهوری اسلامی نیست، بلکه آثار حقوقی و پانزاد های گوناگون اجتماعی دارد که نباید از نظر دور داشت یا با بی احتیایی از آن گذشت.

**ج - «اگر مقصود این است که چون بحساب آماری، شیعیان از سنیان در این کشور بیشترند و بنابراین لازم است که نام شیعه در قانون اساسی ذکر شود! معلوم است که قانون اساسی جایگاه حساب آمار و محل انعکاس سرشماری نیست...»**

هر پاسخ باید گفت، قانون اساسی جایگاه بروز و اعلام آرمان های ملی و مذهبی است، مظهر اراده اکثریت مردم برای تعیین نظامی است که باید در سایه آن زندگی کنند. آیا کشوری را می شناسید که مردم آن تنها از یک عقیده پیروی کنند و جهان بینی همه یکسان باشد و آنها همگرایی جز این است که حکومت خواست ها و آرمان های بیشترین مردم را رعایت کند؟ آیا برای همزیستی و اداره گروهی که مایلند تاریخ و زندگی مشترک داشته باشند، راه حلی مردمی تراز رعایت منافع اکثریت می شناسید؟

با وجود این، ادعای من این نیست که به استناد زیادی شماره شیعیان باید نام «اسلام» را تغییر داد. هشدار من این است که واقع بین باشیم. حذف عنوان مذهب رسمی چیزی از واقعیت نمی گاهد. توده های وسیع مردم ایران از دیدگاه شیعی به اسلام اعتقاد دارند و نمی توان از آنان انتظار داشت که از مذهب مورد احترام خود دست بردارند. پس، قوانین آینده مجلس ایران همین رنگ را دارد و تنها چاره حقوقی این است که مذهب جعفری همچنان رسمی بماند تا اهل تسنن بتوانند زیر عنوان اقلیت مذهبی از حیث احوال

شخصی تابع مذهب خود باقی بمانند. چگونه می تواند این ادعا را توجیه کرد که، از نظر حفظ مذهب رسمی قانون اساسی جایگاه حساب آمار و محل انعکاس سرشماری نیست، ولی از لحاظ حفظ حکومت فقه سایر مذاهب، حتی در حکومت اسلامی محض نیز، چون اکثریت باشیعیان است، این آمار اثر دارد و اقلیت را از اطاعت قانون اکثریت معاف می کند؟

**د - «فقهها و مراجع تقلید شیعه متعدد هستند و هر گروه از مردم از یک مرجع تقلید می کنند و آراء فتاوی این مجتهدان نیز در بسیاری از موارد بایکدیگر اختلاف دارد...»**

پس، با قبول رسمیت مذهب جعفری نیز اختلاف ها پایان نمی یابد و اشکال باقی میماند. این ایراد تا اندازه ای وارد است و نه تنها اختلاف فتاوی مراجع کتونی، بلکه اجتهادهای گوناگون در تاریخ فقه نیز حدود و مرز قانونگذاری را در جمهوری اسلامی نامشخص می کند. ولی چاره اشکال این نیست که با برداشتن قید «مذهب رسمی» آن را چندین برابر کنیم. این گونه اختلاف ها در بین فقیهان هر یک از مذاهب اهل تسنن نیز وجود دارد و هنگامی که قید برداشته شود همه آن لال و قیل ها برای تشخیص شرعی بودن قانون مطرح می گردد. در حالی که قید مذهب جعفری آن را محدود می سازد. باصافه، درصیاحت مربوط به فقه امامیه و بین دانشمندان مذهب جعفری در منابع احکام اختلاف مهمی

## نی لبک چوپان

دکتر محمد جعفری لنگرودی

روی تخته سنگ بالای کوه نشسته بود.

گوسفندان مشغول چرا بودند.

با صدای نی لبک چوپان

چوپان با صدای نی باره سخن میگفت.

گوسفندان فقط پایین صدانس دارند.

رفیق همراه من که از پشت تخته سنگ سر بر آورده بود.

به چوپان گفت: سلام!

چوپان لب از نی لبک برداشت و گفت: سلام!

رفیق من گفت خیلی خوب نی می زنی.

اما این گناه نیست؟

چوپان: اگر گناه باشد چه میشود؟

رفیق: اگر گناه باشد گناهکار به آتش میسوزد.

چوپان: من درس نخوانده ام، امشب فکر میکنم، فردا که برگردی جواب ترا خواهم داد.

فردا که از قله میعادگاه بر میگشتم.

چوپان را روی همان تخته سنگ دیدم که می نوازد.

این بار خیلی سوزناک تر مینواخت.

آتش از سوراخ های نی لبک زبانه میزد.

رفیقم گفت: امروز جور دیگری می زنی؟

خیلی جانشوز!

چوپان: برای اینکه من گناهکارم.

مگر نه این است که گناهکار میسوزد؟

از آن سوزش است که آتش در نی لبک افتاده است.

آتش که میبوینها سال در آتشکده نی لبک چوپانان

بر همین تخته سنگ ها می افزود

و هرگز خاموش نخواهد شد.

وجود ندارد و بحث بر سر اجتهادهای گوناگون است و انتخاب یکی از فتاوی به اعتقادات مذهبی مردم ارتباط پیدا نمی کند. همه اخبار روایت شده از معصوم را قبول دارند و داوری های عقل مستقل را می پذیرند و نسبت به استزاحات عقلی احکام شرع دیدگاه های مشابه دارند و گفتگو تنها درباره اصالت منبع و شیوه بکار بردن آنها است. پس، با قید اصول مسلم شرعی و احکام که در اصل مربوط به شورای نگهبان آمده است و اتکالی بر رای اکثریت مجتهدانی که در آن شورا اظهار نظر می کنند، می توان به نتیجه رسید و این نتیجه، هر چه باشد، اساسات عمومی را بر نمی انگیزد.

ولی، هرگاه بحث ها از اشکال مربوط به اجتهادهای گوناگون از منابع واحد فراتر رود، دیگر گفتگوها تنها جنبه علمی ندارد و حل اشکال ها پاسانی ممکن نیست. آشورای نگهبان می تواند غیر نقل شده از یکی از معصومان شیعه را، به این دلیل که سلسله روایان به یکی از صحابه یا تابعین نمی رسد، معتبر نداند و به اکثریت برود بداند یا به اصاح فقهی شیعه اعتنا نکند؟ و برعکس، آیا برای اهل تسنن قابل تحمل است که حدیث نقل شده از سلسله روایان سنی را شورای نگهبان به این دلیل که منتهی به یکی از معصومان شیعه نمی شود، معتبر نشاند؟ آیا این گونه داوری ها مسلمانان را به وحدت می رساند؟ آیا اعتبار لباس (مستنبط الهه) و حکم عقل مستقل و تمام مبنای فلسفی و کلامی آن را می توان در شورای نگهبان طرح کرد و به انتظار ماند تا اعضای آن با انگشت های جادویی خویش عقده های هزارساله را بکنایند؟

اینها حقایقی است که، هر اندازه تلخ و ناگوار باشد، نباید از دید یک حقوق دان یا جامعه شناس دور بماند. باید واقعیت ها را چنانکه هست دید و از تجربه های تاریخی پند گرفت و اگر دردی هست درمان آن را بطریق علمی جستجو کرد. شعار دادن و بیان آرزوها، هر چند پر شور و عاشقانه باشد، گریزی از کار نمی گشاید. رسیدن به وحدت، آرزوی دیرینه همه روشنفکران مذهبی و ایرانیان وطن دوست و شریف است، ولی مقدمات رسیدن به این آرزو را در سازمان های دولتی و رسمی، مانند مجلس شورا یا دادگاه ها یا شورای نگهبان نمی توان فراهم آورد و پانشاری در حذف مذهب جعفری از قانون اساسی در این زمان بر فاصله ها می افزاید.

احیاء و مراسم مذهبی - مایه های ملی و انقلابی آنها: - در مورد عیادها و سوگواری ها آقای حسینی طباطبایی نوشته اند: نوشته اند:

«... پیش از دو عید رسمی (فطر وضحی) نداشته و ندارد و دستور روز ماتم گذاری نیز برای مایه ارمغان نیآورده...»

و در پایان افزوده است: «... شوراهای محلی می توانند درباره این اعیاد و رسوم در هر منطقه تصمیم بگیرند (از چه بهتر که اصالت گرایان را از یاد بچهرند)...»

از این عبارت ها چنین استنباط می شود که اعیادی مانند غدیر و نیمه شعبان که مورد احترام خاص شیعیان است در اسلام رسمیت و اصالت ندارد. من پاسخی به این گفته نمی دهم، زیرا این درست همان اهواز بحث های نامفروض است که از طرح آن بیم دارم و آنچه را در نقد تحلیلی بر پیش نویس قانون اساسی نوشتم تا بعد می کند. تنها این نکته را می افزایم که این گونه اعیاد و همچنین مراسم مانند عاشورای حسینی برای شیعیان جنبه (ملی - مذهبی - انقلابی) دارد و هر روشن بینی مایه های انقلابی و رستاخیز ملی و مذهبی کنونی را فراموش می بیند. حتی بسیاری از ایرانیانی که کم تر به تفاوت های مذهبی نسبی و سنی می اندیشند، تسبیح را مظهر و تصویر از ملیت خود می دانند و نمی خواهند اولین به عنوان تنها کشور شیعی مذهبی در اسلام، اصالت قومی و مذهبی خویش را از دست بدهد. اگر تلخ های مکرر این گروه و ترس از اتهام بی ادبی بدلول سکوت فریاد پریش هایی که بطور مستقیم از من شده است، درین نبود، هرگز روشی بدین بحث نشان نمی دادم - فاضل و باقری الاصل...

# سیستان بلوچستان نیست و سیستانی بلوچ نه

ان رود که در قرن گذشته از سوی همسایه شرقی اش رفت و در این موقفت اصل ماجرا یعنی سیستان و سیستانی به این شعور ملی و تاریخی ماگم شده است و دعوای بر سر این است که هفلا یعقوب افغان بگوئیم یا یعقوب بلوچ. راستی که سبابت تا به این حد همه چیز را به مسخره میکشد؟

حی تاریخ و هویت و موجودیت و فرهنگ یک قوم را اگر چنین است که بگذار دیگران در جهت اهداف سیاسی خود به هر نامی میخوانند سیستان و سیستانی را بخوانند، و نویسندگان چرا بد و مطبوعات ما هم آگاه و ناآگاه در خدمت ملت سازی آنها قرار گیرند. و باز اگر چنین است که مولوی عبدالعزیز رهبر مذهبی بلوچها، حق دارد در مصاحبه های خود برای سیستان شیعی مذهب و سیستانی زبان حق تدریس حنفی و زبان بلوچی بخواند و ادعای خود مختاری اش را به طفیلی گری از بلوچستان بنماید.

برای من سیستانی سرگردان هم خراسان نباشد، خانه های لی پوش گرگان و مازندران هست. میبینیم به انتظار لحظه پایان قوم محترمش خورش، و دعا میگویم برای تمامی روشنفکران و اندیشمندان حامی خلق های ضعیف. آنها که با هویت های جعلی بخشیدن به یعقوب ها، و احیاناً در آینده ابومسلم ها، و شاید مازیارها، و توطئه دراستحاله هویت اقوام ایرانی، و آنان را مدعی مایملک یکدیگر کردن، قبل از کم سواری و سهل انگاری تاریخی حکایت دیگرشان هست و روی گفتشان نیست.

است و سیستان سیستان که پیوسته به خراسان بزرگ، و هردو از ایران، با اختلافاتی در آب و هوا و وضع زمین و در نتیجه با اختلافاتی از فرهنگ محلی که هر دو فرهنگ ریشه ایرانی دارند. بلوچها هنوز لباس و مخصوصاً آن شلوار پیچ در پیچ خود را لباس ساسانی میدانند و سیستانی ها خویش را نواده رستم و مرکز خراسان بزرگ و ایران بزرگ فردوسی، ولی هر دو از نظر «تمدن بزرگ و «انقلاب سفید رستاخیزی» فراموش شده و مورد ظلم واقع شده.

یکی از محققین جوان در سفرنامه و تحقیق نامه ای از بلوچستان که چند سال پیش منتشر کرده بود. به قالبهای محدود از خواننده های محدود پناهنده بود و در بلوچستان که هنوز رسم اپلی هزار سال پیش بر آن حاکم است «نظام طبقاتی» دیده بود و سازمان برنامه آن روز هم طرح تحقیق بلوچستان را به او سپرده که نتیجه اش پیداست.

ضمناً ما شما را برای دیدار در دانشسازهای از بلوچستان به کتاب «جای پای اسکندر» نوشته اسلام کاظمیه رجوع میدهم که برای تحقیق تاریخی بیشتر در آخر همین کتاب فهرست کتابهای قدیم و جدید درباره بلوچستان ثبت شده است.

دوست سیستانی ما آقای جواد محمدی خمک توضیحی را درباره مقاله بلوچستان که در روزنامه آیندگان چاپ میشود برای ما فرستاده اند که امیدواریم چاپ آن مایه سوء تفاهم تازه ای نشود.

آنچه از نوع سفرنامه و شرح دیدار و تحقیق درباره استانها و شهرستانها و آبادیها و خراب آبادی های ایران در مطبوعات چاپ شود به نظر ما ممتنع است چون انتشار آن مایه برخورد آراء عقاید و کشف حقیقت میشود که متأسفانه در روزگار سیاه استبداد گذشته میسر نبود. ضمناً باید بدانیم که نشر این نوع تحقیقات و مقالات الزاماً نوعی کشف یک «خلق» تازه برای پیدائی اختلافی تازه و شعار تجزیه طلبانه تازه نیست، بلکه غالباً منظور نویسندگان و محققین به دست دادن امکان شناخت گوشه و کنار کنشورمان میباشد که به غالب آنان در گذشته ظلمی مضاعف اعمال شده است و برخی شعارها و حرکات عصبی آنان عکس العمل ظلم سالیان گذشته است.

ما خلقهای کرد و بلوچ و ترکمن و غیره را همه ایرانی میدانیم که باید به خواسته های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنان طی یک برنامه وسیع و فوری، و با در نظر گرفتن همبستگی کامل و دوزار پراکندگی توجه شود. هیچ بررسی و تحقیقی خالی از انتقاد نمیتواند بود. بلوچستان بلوچستان

دقیقاً در شرح وقایع یعقوب لیث مینویسد که نه تنها بلوچ ها در قیام ملی یعقوب شمشیر زن و سردار او نبودند، بلکه اولین گروهی بودند که یعقوب فراتر از دشمنان داخلی خود با آنها جنگیده و در راه استقلال ایران آنها را از پیش پای خود برداشت.

خالد چرا از یعقوب امروز یک سردار بلوچ میسازند، شاید همان دلیل که دیگران او را یک سردار افغان میدانند. همچنین در این نوشته، با ذکر اشتباه سال ۱۷۸ میلادی بجای ۸۰۰ قبل از میلاد برای مهاجرت سکاها به سیستان به طور ضمنی سیستان را جزئی از بلوچستان ذکر کرده که پراثر مهاجرت سکاها نام نهمروز بخود گرفته است. بکنیم که نام سیستان و سیستان را به این مهاجرت مربوط میدانند نه نهمروز را.

درباره محدوده جغرافیایی بلوچستان در مقاله آمده است که استعمار انگلیس برای تضعیف نیروی آن و ترسی که از قدرت یک پارچگی بلوچ ها داشت، آنرا به سه پاره در ایران و پاکستان و افغانستان تقسیم کرد. و با این تقسیم بندی نویسنده مقاله آیندگان عملاً سیستان را منکر شده آنرا به نام جدید بلوچستان میخواند. چه بیکه ناسیونالیسم عظمت گرای بلوچ آنرا از پاکستان علم کرده و در مجله اولی بلوچستان پاکستان از خیلی قبل به آن برخورده ایم. ولی راستی کدام بلوچستان افغانستان دوستان؟ مگر نه اینست که منطقه ای که شما امروز به این نام میخوانید همان زرتنگ و نهمروز و بست است. و آیا در طول تاریخ تا قبل از این چندسال اخیر در کجای دنیا و در کدام کتاب یا نوشته این منطقه را جز سیستان گفته اند؟ آیا به صرف مهاجرت تعداد معدودی بلوچ از بلوچستان به این منطقه میسران نامش را آنچنان که عظمت گرایان بلوچ خواهان اند بلوچستان افغان گذاشت؟ آیا میشود نام خراسان را به صرف مهاجرت چند صد هزار کرده از قرنها قبل به این منطقه، کرستان نهاد؟ و آیا میشود نام گرگان را به صرف مهاجرت چند صد هزار سیستانی، سیستان گذاشت؟ البته که نه ولی نمیدانم چرا این قانون در مورد سیستان نمیشود، و صرفاً به جهت وجود عده قلیلی بلوچ مهاجر در چند دهستان جنوب منطقه سیستان افغان آنرا باید بلوچستان خواند. و آیا این گونه نام گذاری سرزمینهای همسایه، چه فرقی با نام گذاری های استعماری چون تایلد

دقیقاً در شرح وقایع یعقوب لیث مینویسد که نه تنها بلوچ ها در قیام ملی یعقوب شمشیر زن و سردار او نبودند، بلکه اولین گروهی بودند که یعقوب فراتر از دشمنان داخلی خود با آنها جنگیده و در راه استقلال ایران آنها را از پیش پای خود برداشت.

درباره محدوده جغرافیایی بلوچستان در مقاله آمده است که استعمار انگلیس برای تضعیف نیروی آن و ترسی که از قدرت یک پارچگی بلوچ ها داشت، آنرا به سه پاره در ایران و پاکستان و افغانستان تقسیم کرد. و با این تقسیم بندی نویسنده مقاله آیندگان عملاً سیستان را منکر شده آنرا به نام جدید بلوچستان میخواند. چه بیکه ناسیونالیسم عظمت گرای بلوچ آنرا از پاکستان علم کرده و در مجله اولی بلوچستان پاکستان از خیلی قبل به آن برخورده ایم. ولی راستی کدام بلوچستان افغانستان دوستان؟ مگر نه اینست که منطقه ای که شما امروز به این نام میخوانید همان زرتنگ و نهمروز و بست است. و آیا در طول تاریخ تا قبل از این چندسال اخیر در کجای دنیا و در کدام کتاب یا نوشته این منطقه را جز سیستان گفته اند؟ آیا به صرف مهاجرت تعداد معدودی بلوچ از بلوچستان به این منطقه میسران نامش را آنچنان که عظمت گرایان بلوچ خواهان اند بلوچستان افغان گذاشت؟ آیا میشود نام خراسان را به صرف مهاجرت چند صد هزار کرده از قرنها قبل به این منطقه، کرستان نهاد؟ و آیا میشود نام گرگان را به صرف مهاجرت چند صد هزار سیستانی، سیستان گذاشت؟ البته که نه ولی نمیدانم چرا این قانون در مورد سیستان نمیشود، و صرفاً به جهت وجود عده قلیلی بلوچ مهاجر در چند دهستان جنوب منطقه سیستان افغان آنرا باید بلوچستان خواند. و آیا این گونه نام گذاری سرزمینهای همسایه، چه فرقی با نام گذاری های استعماری چون تایلد

آنچه مرا بعنوان یک سیستانی و امیدار این مساله را مطرح کنم، و بزرگتر توضیح واضح است. عدم دقت در کاربرد دولت بلوچ و بلوچستان در فرهنگ سیاسی امروز کشورماست که پراثر آن اکثر لفظ بلوچ چنان از سوی نگارندگان ناآگاه به کار میرود، که دامنه اش قوم سیستانی را هم شمول مییابد. و نیز بلوچستان را چنان در نوشته ها و گفته های مملکتی و سیاسی مطرح میکنند، که دامنه اش سیستان را هم در ذهن خواننده ناآگاه تراژ نویسنده فرامیگیرد و حال آنکه این دو قوم، و این دو منطقه، جز آنکه با هم همجواری، و به حکم همجواری در تقسیمات کنونی مملکت در یک استان گنجانده شده اند، دیگر هیچ تشابهی با هم فراتر از تشابه همه اقوام ایرانی به یکدیگر ندارند. دو قوم بلوچ و سیستانی، چه از حیث زبان، و چه از حیث مذهب، و چه از حیث شجره تاریخی، کاملاً با هم متفاوت اند. اما این اواخر نمیدانم چرا اکثر اهل قلم دانسته یا ندانسته سعی در این دارند درباره قوم سیستانی نوعی - هویت زدائی کنند بر عکس قوم بلوچ را فراتر از محدوده های قومی و جغرافیایی و تاریخی اش

اگر اندیشمندان کرده تمامی تاریخ و هنر و هویت سیستانی ها را سلب کرده به برادران بلوچ شان حاتم بخش کنند. موازده زبانی در این پاره از کتاب و مقاله میسران ذکر کرد، اما آنچه - انگیزه اصلی من در طرح این مساله شد، مقاله اخیر روزنامه آیندگان به شماره ۳۳۰۶ و به تاریخ یکشنبه ۲۶ تیرماه ۵۸ است، که در صفحه گزارش این جریده شریفه تحت عنوان «بلوچ کشتزار خشکس را آباد میخواند» آمده است.

در این مقاله و در نوشتار مستقل و کوچک پاتین آن تحت عنوان «دیار بلوچ سرزمین ستمه جریده آیندگان به کرات قوم سیستان و منطقه سیستان را بلوچ و بلوچستان خواند، تاریخ سیستان و شخصیت های تاریخی آنرا به بلوچ ها نسبت داده است.

مثلاً نوشته است یعقوب لیث پادشاه این خلق «بلوچ» ضربه بزرگی بر دیگر حکومت عباسی وارد کرد و حال آنکه یعقوب بلوچ نبود و سیستانی بود و به پشتوانه سیستانی ها قیام کرد. سیستانی ها را در زمان یعقوب، سگری میگویند و بلوچ ها کج. و تاریخ سیستان

## آرش

صاحب امتیاز: فاطمه نراقی  
با نظر شورای نویسندگان  
سر دبیر: اسلام کاظمیه  
صفحه آرانی از: حبیب مفتون  
نشانی: غرب تهران - خیابان فرصت  
شیرازی - تقاطع با اسکندری  
شمالی - شماره ۱۵۵  
تلفن ۹۲۳۳۱۸

## بحث و انتقاد جنبش

جلسات بحث و انتقاد جنبش به مناسبت ماه رمضان به مدت چهار هفته تعطیل است و از هفته اول شهریور ماه روزهای چهارشنبه تشکیل خواهد شد.

## کتابخانه

سازمان جوانان جنبش در محل کلوب شماره ۱ در کار تدارک یک کتابخانه است. دوستان با اهدای کتاب به غنی شدن کتابخانه و استفاده خود و دوستانشان کمک خواهند کرد.

## کتابخانه

سازمان جوانان جنبش در محل کلوب شماره ۱ در کار تدارک یک کتابخانه است. دوستان با اهدای کتاب به غنی شدن کتابخانه و استفاده خود و دوستانشان کمک خواهند کرد.

## شمول رهبری امام

جامعه بسوی یک ارتجاع تازه که با اتکا به فاشیسم بر سر هر صدای اعتراضی چوب تکثیر خواهد زد عقب نشینی خواهد کرد. اگر این حقایق ضد انقلاب است ما با کمال میل این تهمت را می پذیریم و اگر گویند این حقایق باید به ترغیب جانبازان جمهوریخواه اسلامی گرفتار شود چه بهتر که این کار انجام گیرد. چرا که بقول خواجه: «ما در درون سینه هوائی نهفته ایم - بر باد اگر رود سرمان هوا رود»

برای ما انقلاب ایران انقلابی بود بر ضد استبداد و بر ضد فساد و بر ضد استعمار و بر ضد ارتجاع این عوامل ضد انسانی و ضد آزادی و ضد فرهنگ از یکدیگر تمکیک ناپذیرند. اسلام واقعی به عقیده ما از ناپودی قاطع این عوامل تجلی می یابد، درختان زمین و جوه رهبری مادر انقلاب مخالفت با استبداد و

برنامه و طرح مشخص اجتماعی و اقتصادی باشد؛ کوشش برای قدرت فرع بر وجود این برنامه است؛ جامعه نیاز به آرامش و تعادل و اتحاد برای کار و تولید و ریشه کن کردن فقر و بیسواری و تبعیض و نابود کردن روابط استعماری و بهره کشی دارد با ایجاد تفرقه بین مردم و تصویب گروههای فشار و رو در رو قرار دادن گروهها با یکدیگر برای پیروزی بهره قیمت در انتخابات و رسیدن به مقامات عالی دولتی کمک می به حل مسائل بحرانی جامعه نمی کند. گروههای سیاسی مترقی و روشنفکران جامعه راهی جز اتحاد و رسیدن به یک قدر مشترک اجتماعی جهت ارائه یک نیروی اجتماعی مصمم و آگاه ندارند. این تجربه طولانی شکست های مکرر گذشته است که در جاذبه ایدئولوژیها نباید حقایق و واقعیت ها را فراموش کرد و در رویای ایدئولوژی از بررسی عمیق شرایط تاریخی جامعه غافل ماند و در نتیجه ضرورت اتحاد و اتفاق بر سر اصول کلی را فدای اختلافات مسلکی کرد، چه رویای افراطی و نفوذ خرابکارانه در کانونهای تحریک باسم خلق های زیر ستم نه تنها کمکی به نجات و رفاه این خلق ها نمی کند بلکه طبق معمول جهت از تجاع را برای تحمیل روشهای فاشیستی مقابله محکمتر می کند.

فساد و وابستگی های رژیم استبدادی به منافع بیگانگان بود. این وجوه همچنان باید در کانون رهبری انقلاب حفظ شود زیرا ما در آغاز راه این مبارزه هستیم. این مبارزه اکنون باید بر اساس اتحاد گروههای سیاسی تبدیل به یک نیروی قدرتمند ملی شود؛ تا بتواند بوضع کنونی هرج و مرج و بی مسئولیتی کادر های اداری و از هم گسیختگی کادر های انتظامی پایان دهد. کار نکردن و حقوق گرفتن و یا تمدد و اعتصاب و بی اعتنائی به سلسله مراتب اداری کم کم بصورت رسوم عادی زندگی جامعه در آمده است؛ اکنون هیچ قید و بندی در زمینه تعیین جمعیت ها و مزد خدمات وجود ندارد؛ کالا ها به قیمتی در چه گرانتر بفروش می رسد؛ مسئله قدرت و سوء استفاده از آن بتدریج کار را به برخورد بین دولت و دادگستری و کمیته ها و پاسداران کشانده است؛ جامعه ظرفیت تحمل فشار قدرتهای مختلف را در جهات مختلف ندارد؛ مسائل اساسی مربوط به کشاورزی و صنایع و خدمات و پول و قیمت ها و آموزش و فرهنگ احتیاج به مطالعه و برنامه و تهیه مقدمات اجرائی دارد؛ تشکیل شوراهای برای دادن حق دخالت و نظارت مردم شهر ها و استانها در امور اجتماعی خود از عوامل مهمی است که به ایجاد تعادل و جلوگیری از هرج و مرج و تشتت کمک شایان می کند. اداره جامعه باید دارای یک

برنامه و طرح مشخص اجتماعی و اقتصادی باشد؛ کوشش برای قدرت فرع بر وجود این برنامه است؛ جامعه نیاز به آرامش و تعادل و اتحاد برای کار و تولید و ریشه کن کردن فقر و بیسواری و تبعیض و نابود کردن روابط استعماری و بهره کشی دارد با ایجاد تفرقه بین مردم و تصویب گروههای فشار و رو در رو قرار دادن گروهها با یکدیگر برای پیروزی بهره قیمت در انتخابات و رسیدن به مقامات عالی دولتی کمک می به حل مسائل بحرانی جامعه نمی کند. گروههای سیاسی مترقی و روشنفکران جامعه راهی جز اتحاد و رسیدن به یک قدر مشترک اجتماعی جهت ارائه یک نیروی اجتماعی مصمم و آگاه ندارند. این تجربه طولانی شکست های مکرر گذشته است که در جاذبه ایدئولوژیها نباید حقایق و واقعیت ها را فراموش کرد و در رویای ایدئولوژی از بررسی عمیق شرایط تاریخی جامعه غافل ماند و در نتیجه ضرورت اتحاد و اتفاق بر سر اصول کلی را فدای اختلافات مسلکی کرد، چه رویای افراطی و نفوذ خرابکارانه در کانونهای تحریک باسم خلق های زیر ستم نه تنها کمکی به نجات و رفاه این خلق ها نمی کند بلکه طبق معمول جهت از تجاع را برای تحمیل روشهای فاشیستی مقابله محکمتر می کند.

### از ما پرسیده اند؟

- شهرداری پایتخت پس از پنج ماه مطالعه چه راه حلی برای ترافیک تهران پیشنهاد میکند.

- ناگسی ها یکسره و مستقیم شده اند و اغلب در طول یک خیابان حرکت میکنند با نبود اتوبوس و کار نکردن تاکسیها در تمامی سطح شهر، مردم چه باید بکنند؟

- گزائی بشدت مردم را رنج میدهد، قیمتها سرسام آور بالا میروند و دردمند یکماه و نیم اخیر دو برابر شده است دولت برای رفع این مشکلات چه گامهایی برداشته است؟

### تصحیح

در مقاله «گفتگونی با اندر، سیناوسکی» شماره گذشته در صفحه ۷ ستون ۳ سطر ۱۷ از پانین پس از کلمه «در آنجا» این عبارت افتاده است «با اختلاف طبقاتی فاحشی برخورد نمودم که بکلی با عقائد انقلابی ام متفاوت بود»

## انقلاب مشروطیت

بقیه

نوزده صفحه به اظهار پاس و نومییدی و پشیمانی و پناه بر خدا و ناله از بیمارهای مختلف سیاه شده و تنها فر سه نکته تاریک ضمن این همه مطالب خصوصی روشن شده است.

اول، مساله آمدن سید محمد از نجف به تهران است که در تمام تاریخهای مشروطه این مهاجرت را به دعوت ناصرالدین شاه نوشته اند، ولی خود سید می نویسد وقتی از جانب میرزای شیرازی مأمور آمدن به ایران شدم، در کرمانشاه نمایندگان ناصرالدین شاه به استقبال آمدند ابتدا با تطمیع و تقدیمه تقاضای فرستادن مرا برگرداندند که موفق نشدند. به تهدید متوسل شدند و وعده مرگ، که نرسیدم می دانستم چه می خواهم و نتوانستند از آمدن جلوگیری کنند.

دومین مساله و مساله اصلی اینست که سید می نالد از اینکه، هاین مشروطه، مشروطه ای بود که ما من خواستیم، و استغفار و طلب بخشش می کرد برای دو تن از روحانیون طراز اول آن زمان و پس از طلب عفو خانوادگی برای آنان می نویسد: هیچکس به اندازه دو نفر در ملت و مشروطیت ضربه زده اول شیخ فضل آله توری در لباس دشمنی و عناد، و به پشتیبانی از استبداد دومی سید عبدالله بهبهانی در لباس دوستی و در رابطه با انگلیس... و اضافه می کند که: خداوند از تقصیرات هر دو بگذرد و خلاصه: چون نیک نگه کرد برخوردش در آن دید - گفتار که نالیم که از ماست که بر ماست.

عکس این سند هنوز در اختیار من است. ممکن است خدای بخشنده هر دو آن حضرات را بخشیده باشد، ولی از صل آنان چه بر مردم ایران رسیده...؟

اما در کنار بسیاری مسائل قابل تأمل این هم یک تجربه نیست که توجه رهبران انقلاب امروز ایران را بشود به آن جلب کرد؟

بخشباری و سپهدار از شمال به قیام مردم پیوستند و کار را یکسره کردند، اما پس از پیروزی انقلاب، اختلاف میان خراستهای رهبران و کشمکش داخلی از یک طرف و به خدمت نگرفتن کارهای شایسته و با تجربه حکمران و سهل انگاری و کم بهادان به حضور با نقشه و هدف مردم در ادامه کار از طرف دیگر، و روی برگشته نداشتن کفایت ضرورتها به وسیله رهبران مشروطه و ناچار باشکاری نکردن در تغییر نهادهای اجتماعی، زمینه را برای روی کار آمدن رضاخان چکه پوش به وسیله نیروهای استعصاری که حضورشان نادیده گرفته شده بود فراهم کرد.

و رهبری روحانی پس از پیروزی انقلاب مشروطه ساختمان جامعه را در محدوده خراستهای سنتی خود بر آورد کرد و ناچار گرفتار چند پارچگی شد که زمینه آن از پیش فراهم بود. سید محمد طباطبائی، صادق ترین رهبر روحانی با کمک سایر روحانیون متزوی شده و صحابه اندری پس از مجلس اول به دست سیاستمدارانی افتاد که وابسته به سیاست استعماری بودند.

قریب ده سال پیش کتابهایی به دست من افتاد که اگر چه مختصر، ولی مفید برای دانستن گوشه ای از حقیقت بود.

کتابهایی به قطع کوچک، قریب شصت ورق، نوزده صفحه ای آن به خط شکسته بسته و. از زبان سید محمد طباطبائی، انتهای هر صفحه به امضای او، و بقیه اوراق سفید.

در همان روزگار مطالب آن دفتر را با مقدمه ای بر مجله راهشانی کتاب منتشر کردم. سید محمد طباطبائی آن رهبر صادق و بیگانه مردم در مشروطیت نوشته بود اکنون که در کتب باغ و تنگ گوشه گیر شده ام و آخرین روزهای زندگی را با درد و رنج بیماری می گذرانم تصمیم دارم خاطرات خود را از انقلاب مشروطه بنویسم.

## نماز جمعه

بقیه

عادت شمنان و معابد قدیم و آتشکده ها، با تشریفات زیاد توأم گردید تنها در سرزمین اندلس و آفریقا اصول ساده قدیم کاملاً حفظ شد بطوریکه آنتیلسیان و مغربیان صحرایه که به مشرق میآمدند پس از مشاهده این همه تشریفات و تغییرات سرنگان مانده میگفتند: الاسلام فی القربی. و الله سبحانه فراین زمان بدلیل نبودن معاکم حلاله در نماز جمعه حرکت نمیکرد مگر به حکم «الله وایچه این بود در زمان حکومت مغول و سلاطین بعد از زمان صفویان که در مساجد خطبه بنام و وقت حضرت علی علیه السلام و پیشوایان خوانده میشد و خطبای راشدین سب و لعن میشدند. در زمان قاجاریه و رژیم پهلوی، انسان جمعه انتصابی شدند و لقا بیشترشان تاگوری حکام و سلاطین وقت تا اینکه انقلاب عظیم ایران رخ داد و امام خمینی حکم تالیفی خود را درباره اقامه این نماز به امانت حضرت آیه الله طالقانی در تهران صادر فرمودند که بی شک متشایر ویراک فراتر از نظر مذهبی و سیاسی و اجتماعی خواهد شد.

(۱) از کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخته تألیف کونستان ویزویل گورگور ترجمه فیض الله مصوری

(۲) از کتاب «اسلام در ایران» تألیف ابوالحسن علی مطهری و ترجمه گرم کاشغوری

۳ از کتاب «زندگی مسلمانان در قرون وسطی نوشته علی نظری» و ترجمه مرتضی راوندی.

صدر اسلام معمول بود هیچ پایتختی نمیخواست پیش از یک مسجد جامع داشته باشد و نماز جمعه منحصراً در آنجا گزارده میشد ولی به مرور زمان در این امر تغییر حاصل شد صحنه را که در حکم «تربوتال» بود در مسجد جامع میانه اند، پس از توسعه شهرها، نماز جمعه را در مساجد می گزاریدند که میدان وسیعی بود در پیش پیشی حوالی شهرستان در مسجد های جامع دهها هزار مؤمن گرده میآمدند و در حالیکه مسجدهای معمولی گنجایش چندین جمعیتی را نداشتند. در زمان خلافت عباسیان و اطمینان معمولاً جمعه عباسیان برتن میکردند یعنی عبا و لباده ای سیاه که با برافرا و طنزهای طلایی مزین شده بود و دستار سیاهی بر سر می بستند و تفسیر افشاری بر کمر می نهادند. خطبه، هنگام بالا رفتن از پله های منبر، برای جلب توجه عمومی، نوب کشید خود را نخست به پله اول و سپس به پله وسط و بالاخره به پله آخر میکشید و با این عمل رفتن خود را به بالای مشرف اعلام میکرد سپس اوبه حاضران و جماعتی که در راسب و چپ او نشسته بودند سلام میدادند و در حالیکه در میان هر دویم سیاه قلابوزی شده ایستاده بود سخن را ندان آغاز میکرد. نسبت نام و القاب خلیفه زمان و پادشاه وقت را بر زبان میآورد و بعد به ادای شهادت میپرداخت در مسجدهای بزرگ نظیر جامع بغداد یا مکه یک نفر پیرمرد طلب خطیب حرکت میکرد و مأمور دیگری که چنانی فرصت داشت از پیش وی به رده میافتاد و ندان و اعطای را اعلام میکرد به این ترتیب ادای نماز که آغاز امر گزری سهل و ساد و بدون تشریفات بود و پیشرو به هر ای

مرگ بر لبین پیمان مرگ بر کلسیوس» و امروز مرگ بر هسته چهار تقریباً

۱ سوسیالیسم توده ها را از تعداد زیادی اعتقادات باطل، عادات و رسوم صعب، جعل محترم آزاد نمود.

کمیونسیم فی الفور محراب های جدیدی بر پا نمود، پرستش نیاکان جای خود را به پرستش مارکس و انگلس، لنین و مانو داد.

سوسیالیسم در چندسال توانست نابرابری ها را در میان مردم کم نماید زندگی سخت ولی پاندازه کافی متصفانه ای را سازمان دهد به توده مردم چین احساس تکلیف مدنی، مزه کار هسته جسمی، شور و شوق و غرور به بخشید.

کمیونسیم به تشکیل بوروکراسی و یک طبقه رهبری دارای امتیاز و به ساختن سیستم نابرابری سخت، نابرابری فائش و آگاهی، نابرابری مزد و قدرت و غیره ناچار گردید. من به سخنان او گوش فرا می دادم که بدین طریق به تجربه و تحلیل تاریخ معاصر چین می پرداخت. بنظرم می آمد که خیلی دورتر و عمیق تر از نه دم «متخصصین چینی» که از سی سال قبل صدها کتاب در این باب نوشته اند فکر می کند ولی من می ترسم که در پاریس، اگر کسی حرف های او را بشنود، سخنانش را با تندر د کند و بگوید «باز یک سوسیال دموکرات»

### مشکل زن بودن

از اینکه توانسته ام یکی از ترقیات عظیمی را که در چین به آن دست یافته اند اندازه گیری کنم خوشحالم ربع قرن است که چین توده ای مبارزه بزرگی را برای فتح تساوی زن و مرد اعلام داشته است. برای از بین بردن آزارهای ترتیب یافته و آگاهی یک دختر، نامزد فروخته شده مانند یک کالا، برای اینکه به زن حق مزه مساوی در یک کار مساوی را بدهند.

اگر در این باب هدف هنوز دور از دسترس می باشد، مبارزات فعلی نشان می دهد که لااقل یک قسمت از برنامه تا حالا انجام گرفته است. در روز کاتک کینگ اظهار می داشته محقق رئیس فدراسیون زنان، چوب زانی لین پیناو و هسته چهار تقریبی در سالهای متصادف عشق جان احساسی بر روی زنی را بر خلاف انقلاب معرفی می کردند، نتیجه را اینطور بیان می کرد: «مقتدان کار اینترنژیک می نزد اشخاص جوان، صحنه های اجرای موهبوع عشقی در سن تاز و زوی پرده سینما، همانطور در آثار لنین و تری، همین طریق اینترنژیک و سنت های قدیمی، درباره موفقیتی بدست آورده، بعضی از جوانان شروع کردند به مویدن بدینال آنکه پولی طری یا از رفح بدنی مناسی برخوردار است. نامزدی ها و عروسی ها دوباره منوط به تعداد پیش کشی، ها شده است.

اما آنچه که کاتک کینگ نکند و من در گفتگوهای خود با جوانان مرگ تصور این است که اغلب در رابطه قدرت معکوس شده است دیگر مختارند که شرایط خود را در میان می گذارند تعجب می کنم که جوانانی که به سن از هجده رسیده اند (۲۶ تا ۲۷ سال برای پسران و ۲۳ تا ۲۴ سال برای دختران) هنوز به معاصرت به نامزد خود ادامه می دهند بدون آنکه در مقابل رفیق شوهر برای عفر حضور بیاند و کشف می کند که امروز دختر خانمها هستند که (راست است با مائوسیتی بورژوازی) نرخ زبانی به شرفی خود، خود تحصیل می نمایند، صبر راننده کامیون می گفت دوست محترم قول از هجده نمی دهد مگر وقتی که برایش همه چرخنده و هیچ با - خود - بر - بخرد.

لطفه ای مبهوت باقی ماندم. فوق چیزی ها را برای همه سازی می دانستم مانند سه روبروم، چهار مدرنیزاسیون و غیره ولی این همه چرخنده و هیچ باطربری را نمی شناختم. بر توضیح داد که یک دوره، یک ساعت، یک ماه مابین خطبی - و یک قرانزاسیون. ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ بیان (واحد پول مردمی) ... در آمد ماهیانه ۲۶ برکن است - پس چه طری می گوی - خوب، من مگر در طبقه کار می کنم تا آنکه پول کافی برای خرید آنها جمع نیامد (در طبقه اصطلاح چینی برای بیان آن چیزی است که اجزای زندگی کردن را می دهد و اینکه از هر چو زندگی قابل زندگی کردن نمی باشد. کارهای سیاه، میانه، روابط خصوصی و غیره).

نمزد بر محققان متنگل است که تب مصرفه را مقدم بر عشق می دانند و این طریق کاملاً بورژوازی است که از هجده را برای انجام معاملات خوب بکند. ولی نیز تا حدودی خنده دار می مانم که پس از سالها که از دختران عقیده شان را برای فروش به خریدار پیشتر تمهید کردند، حالا این مختارند که بصورت زنان معامله کرده دربار فرار مائوسیتی خرچانه می زنند.

سی زلف - اسامین پادشاه کورنت، ظالم و چار که پس از مرگ محکوم به شکنجه آمدی شد قطعه سنگی را از کوهی در جهنم بالا می برد ولی سنگ در باز از بالا به پلتن می لفتد و او باید دوباره سنگ را به بالا بکشد.

## چین در ...

چون مانند همه رقیای خود فقط ۷ روز تعطیل در سال دارد، پسر از یکشنبه ها، اول سال نو و سه روز عید بهار، هفت روزی که اغلب آنها به تظاهرات اجباری (اول مه و اول اکتبر) می گذرد دیگر جز سرشها وقتی برای خواندن اول و دوستان و گلراندن وقت در پرک ها با دوست دختر خود که روزی با او از هجده خواهد کرد ندارد. روزی که اول باید کارها و مراسم خود و نامزدش با عروسی آنها موافقت نمایند ورم وقتی که برانند مسکنی پیدا کنند سوم هنگامیکه برانند تخت خواب، ظروف اجال، دورچرخ دیگری برای دختر جوان و یک ماشین خیاطی و غیره بخرند. چون فرانسه را در خانه از پدرش آموخته است او به درخواست دولت جزایر مساعد داده و شروع به فرا گرفتن زبان انگلیسی نموده است (صبح زود قبل از رفتن بکار، پدرش هائی که از صدای آمریکا بخش میشود گوش می دهد)

در دارای توری شخصی خود در برهه چین توده ای می باشد و می گوید همه خوبها از اینجا ناشی شد که صدر مائو چین را از نیمه فقره ای و از تجربه اجتماعی به سوسیالیسم گرایش داد همه بدینا از این است که مائو فرستاده است حرکت به سمت کمیونسیم را تحصیل نماید. در این جمله معروف سال ۱۹۵۸ را بیاد دارد قسمت کمیونسیم بشما می پارتین های ملت فرسیمی» (پوتین های افسانه ای که ملت فرسیمی را در یک کام می توان طی نمود)

وی می گوید سوسیالیسم در یک دهه توانسته است امید به زندگی معیشت یک نفر چینی را از بدو نود بالاتر از ۶۰ سالگی در مقابل ۲۷ سال در بنگلادش و مرگ و میر اطفال را به حد پایین تری از صالک جهان سوم برساند.

کمیونسیم میزان محسوسی این حد متوسط را پائین آورده است بوسیله نابره کردن از قطعی جوانان و هزاران نفر کشاورز بدینال جیش بزرگ به جلو و با کشتار صدها هزار بی گناه در سرگیری انقلاب فرهنگی و در زمان حکومت صده چهار تقریباً.

سوسیالیسم به نوبه و پنج در صد چینی ها خواندن و نوشتن و یادد و به توسعه تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی دست گذاشت.

کمیونسیم ابتدا و تقریباً کلیه کتابها را از بین برد. کتابخانه ها را به صحرایی بر از هزاران جلد آثار ماق تبدیل نمود روزنامه ها و مجلات را طایب ناباشی و دهایی یک نوبت و توظالی نمود من در صرام و از یک چیز معاسفم در زمان انقلاب فرهنگی، تمام کتب کلاسیک خود را که در یک کتابخانه گرجیکی جمع آوری نموده بودم سوزاندم زیرا می ترسیدم که آنها را پیدا کنند و به عنوان ضد انقلاب با من رفتار نمایند و سپس زیرا مرق شد بودم بخود بفرولام که این کتابها خطبای مرزده می باشند. امروز چون این نوع کتابها را دوباره چاپ می کنند در یک نیم روز تمام میشوند و هرگز نمی توان پیدا کرد.

سوسیالیسم خطبای زنان را از بدگی انحصار خود آزاد نمود هر چند که در این باره خیلی کارها باید انجام کرد همچنین کشاورزان را از اقیاد به مالکین لرشی و طلبد کمیونسیم فررا همه مردم را به مستورات و فرامین، به بیج و خم و هر سه ای دستگامهای دولتی مقید کرد و همه چینی ها را مجبور کرد که یک روز صبح فریاد زندان بلند شایچی اعلام باید کرده روز دیگر زندان بدین پستی و ماه بعد مرگ بر لبین پیمان کس بد نوی لین، بی کونک

چه شدند دوستان من؟

هنوز گره‌هایم از ۱۶ ساعت گذراندن در هرابها زنگ می‌زند اینک آفتاب درخشان پکن، که چشمانم را بر هم می‌زند سروصدای زنگهای صدها دوجرعه که در خیابان صلح طولانی در حرکتند عکسهای تین، استالین و مائو که به دیدگان ما برین در میدان «لیان آن من» چنگ می‌اندازند و بالاخره بوی چین، آویزه ماهی خشک شده، سیر شکری، والیانوس امپها، ملیتی که به او عشق می‌ورزم و دوستی دارم.

در تانگی، بی حوصله، دوست چینی خود را که به استقبال آمده است سوال پیچ می‌کنم. «چه ملاقات‌هایی را جور کرده ای؟ - خیلی، نه همه آنقدر که امیدوار بودی - یعنی ۱۴؟ - آنهایی که می‌شناختم دیگر وجود ندارند... - آیا دای کینگ زنده است؟ - پس از بیست سال حالا اولین دیدار شش‌ساعتی را چای کرده اند. آیا او را خواهم دید؟ - نه؟ - دوستم سکوت می‌کند و سپس با صدایی می‌گوید: ۱۷ سال در روستای دولتی بسر برده است - حالا در پکن است؟ - بله

مخاطبم با صدایی کاملاً آهسته اضافه می‌کند: هر روستاهای دولتی با اشخاص رفتار خوبی نمی‌شود. بنابراین آن کینگ را عمل جراحی کرده‌اند. یک چشمش را بیرون آورده‌اند.

و جزاوت شویی؟ - مرده به اصطلاح شما و قربانی ظلم و ستم دسته چهار نفری در ۱۹۵۲، زانو معروف‌ترین نویسنده‌ی توده‌ای مردم بود. پسر دهقانی فقیر، آموزگار، داوطلب لشکر هشتم راه پیمانی، سالهای مبارزه بر علیه ژاپنی‌ها، در زمان کومین تانگ به زندان افتاد، ۲۰ سال در حزب کمونیست، دیگر هرگز نگاه روشن و شیطنت بار او را نخواهم دید. می‌گفت در لیبی رها، ملت چین کوه‌ها را از جای بر می‌کنند... حالا وی در زیر کوه‌ها خفته است... قربانی ظلم و جور.

سئوالهای تمام نشدنی، واز سه نفر دو نفر به همین ماجرای شوم و همین جوابهای مبهم می‌رسد. دیگر از استقبال کننده خود از تقدیر و سرنوشت دوست دیگری که خیلی نزد من عزیز بود نمی‌پرسم، نویسنده بزرگ لاتوشی، می‌دانم که مؤلف اثر قابل تحسین «پوس پوس» مرده است. میشال لوا در سال ۱۹۷۳ در مراجعت از چین به سادگی نوشت: «تصور نمی‌کنم که آیا لاتوشی خودکشی کرده است یا نه، سئوال جالبی برای همه باشد بهر حال این سئوالی بود که دوست پیری از بیوه اش کرده بود و من جمله «کیشی نیانده» در شماره نوامبر ۷۸ این سئوال و جواب را چاپ کرده بود. آیا شوهر شما خودکشی کرده است؟ - نه، صحت‌قانه از او خواسته بودند که جزاوت تفسیر شکل یافته شوهرش را شناسایی کند.

لاتوشی می‌گفت چینی دوباره زنده می‌شود او مرده است و خودکشی با نه برای میشال لوا اهمیتی نداشت. خواش می‌کنم مرا به بخشید: این موضوع برای همه مردم بسیار مهم است.

بازگشت

یک ربع قرن پس از اولین شناسایی از چین از هنگ کنگ تا دیوار بزرگ از پکن تا کانتون، از دشتهای وسیع تا برنج زارهای جنوب دوباره چین را باز می‌یابم. قلم در هر قدم می‌زند چینی یکی از مشغولیات بزرگ زندگی ام هست و خواهد بود. همانطور که برای معاصرین پیشتر دیگر می‌باشد. چین آن سرزمینی است که در آنجا آخرین حد فقر و ناداری و آخرین حد تمدن در هم آمیخته‌اند. شصتصد میلیون فقیر که برای آنها ادامه حیات کار روزانه‌ی می‌زیسته است (۱). و جوابهای روشنفکرانه چینی که انسانیت را معنای زندگی داده است. آیا ورطه ای معبد آسمانی رفیع را از کلیه کاهنگی کشاورز برهنه جدا می‌سازد؟ آیا شرابهای فلاکت محیل کارگر چینی را در پکن از عقل گل سوا می‌کند؟

در سال ۱۹۵۳ در کتاب «کلیدهای چین» فصل آفتابی روی زمین را شرح داده، مخلوطی از چیزهایی بود که دیده بودم، و پس از آنهمه سالها باز عقیده دارم که خوب نگاه کرده‌ام، معجزاتی از تحلیل‌های پر اشتباه (تصور اینکه آینده، ادامه ساده وضع حال خواهد بود) و بالاخره امیدهای مسخره آمیز: سوسیالیسم در چهره‌ی انسانی خود کمونیسم بدون استالینیسیم، فکر می‌کردم که در اینجا داره شکرفا می‌شود. در «مورگراسی» چندین که مائو از آن صحبت می‌کرد تاکید بر کلمه «مورگراسی» می‌شد. اینجا چین چهره‌ی متحد می‌بود. چین می‌رفت که در صلح ادامه یابد. مبارزه جنگ بر علیه ژاپن و بر علیه دیکتاتوری پرچ و فاسد چانگ کای چنگ.

کمونیسم چین بنا اجازه می‌داد که از راه عقل انقلاب رهبری شود و مائو تونگ اظهار می‌داشت حزب نقش رهبری خواهد داشت و این بدان معنی نیست که دیگران را مجبور کنیم یا حکومت مطیع صورتات ما باشند. باید هر کمونیست‌ها را، مطالعه تمامیم و پویسوله سیاست صحیح

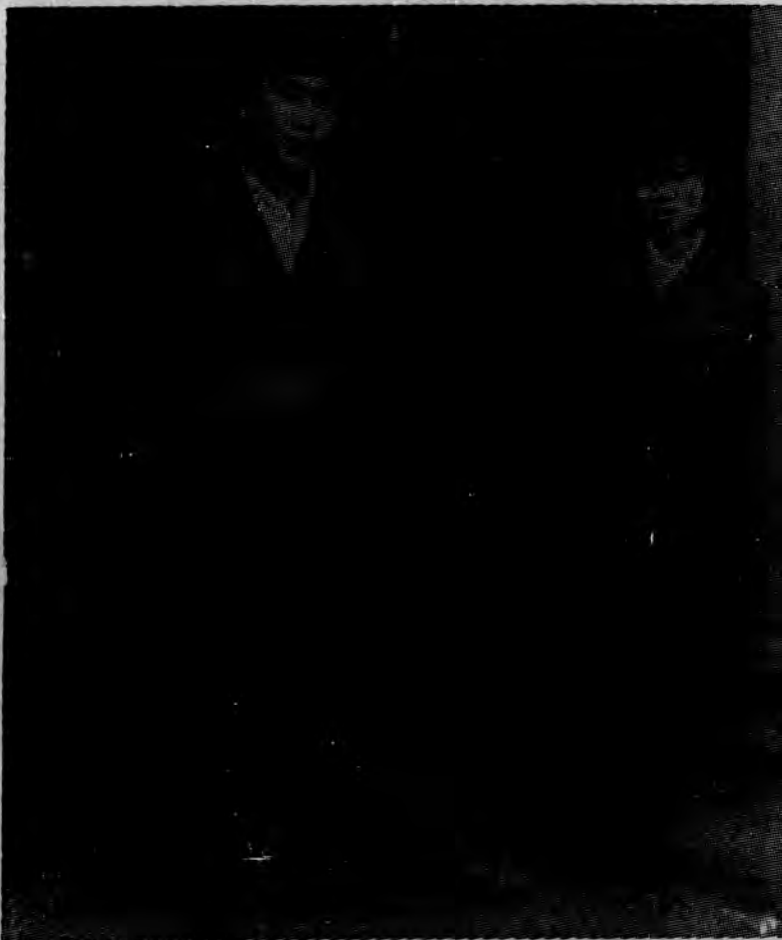
نول اسپرواتور  
۲۳ ژوئیه ۷۹

نوشته: کلود روا  
مترجم غ وثیق

چین در شک و ناباوری

«چین توده‌ای؟ میرفت که خرمن هارا بوجود آورد، رودخانه‌های سرکشی را مهار کند، مزاحمین را نابود نماید، زنان را از قید اسارت برهاند، جاهلان را تعلیم دهد، آثار استعمار و فئودال را جاروب کند، به همه برنج برساند و به همه غرور بخشد. همه اینها در عرض چند سال انجام گرفت. سپس بی نظمی در مدت بیست سال»

این برداشت وحشتناک نتیجه مسافرت سه هفته‌ای «کلود - روا» به چین است که حالا از سفر برگشته. این است شناسایی دوباره کشوری که طرفداران بی قید و شرط «افکار مائو» - اغلب با برداشت‌های استالینیسیم چهره‌ای بیشتر زیبا را به ما القاء کرده بود - پس از ده سال از انقلاب فرهنگی و دو سال پس از ناپدید شدن ناخدا‌ی بزرگ، این نوشته به پرونده قطور تحقیقاتی روشنفکران اضافه می‌شود.



ازدواج در چین بصورت معامله درآمده است

حزب و سر مشق کار خود آنان را تعلیم دهیم تا آنکه ایشان با میل و رغبت پیشنهادات ما را بپذیرند. مارکسیست و موموگرات، پام و «هامیل و ریخته پشمی» که از شرق و شور بر طلسم برنند، اسلحه افتاح، از خود گذشته‌گی، صبر و پایداری و قوت و فن را در دست می‌گرفتند. چین توده‌ای خرمن‌ها را با بوجره می‌آورد، رودخانه‌های سرکشی را رام می‌کرد، مزاحمین را نابود می‌نمود، زنان را از قید اسارت می‌رهاند، نادانان را تعلیم میداد، آثار استعمار و فئودالیسم را جارو می‌کرد، به همه برنج می‌رساند و به همه غرور می‌بخشید. این کارها انجام شده در قسمت بزرگی، در چند سال. سپس بی نظمی در بیست سال. امروز، به طایفه‌ی که درآمد سرانه متوسط فریبی به زحمت به ۱۲۰۰ فرانک (بیست هزار ریال) می‌رسد، صبر هوا گرفتارگ شده سه سال ریاضت لازم را اعلام می‌دارد. ریاضت برای آنهایی که زحمت - احیایات ضروری خود را بیست می‌آورند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ چه تجربه وحشتناکی؟

اضطراب امیز خویش را با دوستان چینی خود نگاه خرام داشت. مائو نبوغی می‌داشت. مسائل چین عظیم است. اتحاد جماهیر شوروی به یکباره از او برید. آیا باید چین از پا افتاده را بیشتر از پا انداخت؟ نه.

در آن ایام دوستانم در نامه‌های خود از من تشکر می‌کردند که به‌کارگما هم آواز زده‌ام صدای خود را با صدای کتوت و اقزای مردم لبره‌یالیت‌ها و رویز پونیست‌ها نیامیخته. وقتی که انقلاب فرهنگی منظر شد معینا سکوت خود را شکستم. نامه سرگشاده ام به شاتی در روزنامه لوموند هشتم سپتامبر ۶۶ تحت عنوان «تفصیل میلیون مقلدین» منتشر گردید. چین از کاره هایش لبریز می‌شد و فرانسه روشنفکری از شرق و شور. تقریباً همه جاهل‌ارگان های بزرگ مطبوعات و صلح‌امات عالی، روشنفکران تا توده‌های مردم، همه شای می‌کنند همه لز انقلاب بزرگ فرهنگی متحد می‌نمایند. من خود را مانند آن مورچه تنها که آتلی فلان دکراکتاره را در حال فوران سرنوشتی می‌کند می‌پندارم. آنچه که مرا در طولان ماکیا ولیسی که مائو برای بیست گرفتن قدرت بر پا کرده بود بوخت می‌انداخته قبل از همه چین (بطوریکه اشتباه می‌کردم) حکومت نیرو بلکه صلحت بود (متفلسفه

حق با من بود) بیان واضح و آشکار ترش آن خطایی بود که به روشنفکران زده بود. مقصود می‌گفت می‌خواستند «توری نوشتن حقیقت توری درونی‌نویسنده را هتلق به انسانهای کوچک را حمایت نمایند. ولی تجربه و آزمایش روسی بنا نشان داده است که وقتی که به روشنفکران - هراسنج یک ملت - مسم روا می‌دارند دیگر کارگران، کشاورزان، توده مردم مصرن و برکنار نخواهند ماند. من رشخند و سرنوشتی بپه‌ه‌ای را نتیجه گرفتم و پویسوله دوستانت از آن شخصیت بزرگ تقاضا کردم که بنامشید و نوشتم.

داجزه دهد که بشما بگویم، شاتوی، عزیز که چراغ ضد انقلابی این روشنفکران احتمال دارد روزی بزرگترین خدمت ممکن به انقلاب شما و به ملت شما توجه شود. در موضوع نوشتن یک کتاب، در توسعه تولید و در پیروزی در یک جنگ، شرق و شور و خیز و پرس خلی لازم است. اما گفتن و دانستن حقیقت کمتر از آنها ضروری نیست. همیشه نظر وسیع داشتن، دانستن اینکه انسانها و مسائل پیچیده‌اند، تصور را از حقیقت تشخیص دادن، یادگک را فانوس نگرفتن، گوی به ندای توده مردم دان، مسرفیت آزاد را به اشخاص لصلاحت و ماتشدان و به «افراد با فضیلت» واگذاشتن کمتر لازم نیست. چین ساده در روح و در قلب ایده آل خویی است. یک چین ساده لوح بزرگترین بدبختی شما، برای ما و برای تمام توده‌هاست. شاتوی عزیز خود را از ضد انقلابی‌ها محظوظ بدارید ولی بخصوص از صلحت بهره‌مید. داشتن گل در میان برف چیز لوکسی است ولی داشتن فهم و شعور هرگز!

وحدت و عدم تمرکز

آقای ل. در سال ۱۹۶۵ می‌گفت هله، میلیونها سوتیک تمیدی، معدوم یا فوت شده در قحطی‌های بزرگ را بی اهمیت می‌پنداشتند ولی خارج از اتحاد شوروی تقریباً بطور دقیق تعداد اردوگانها و محل آنها را می‌شناختند و می‌دانستند. امروز در چین هیچکس (بجز از وزارت امنیت اجسامی) نمی‌تواند بگوید چه مقدار اردوگاه تربیت مجده و هروسخای دولتی، و زندان و جوره و در کجا قرار دارند و چقدر تمیدی در آنهاجا بسر می‌برند. ولی، بهر طریق، نقشه‌ای که محل اردوگانها را بطور دقیق نشان دهد و صورت عددی مرده‌ی که بدین طریق در یکجا جمع شده‌اند نمی‌تواند فرجه سرگویی را در زمان انقلاب نشان دهد. همانطور که در زمان جهش بزرگ به چلو، صنعت فلز کاری در صدها هزار واحد کوچک گوره‌های بلند در مناطقی و در روستاها و در کمون‌ها بخش شده بودند، همانگونه در زمان انقلاب فرهنگی وخت و ترور عدم تمرکز یافته بود. مطلقاً یک سیستم مرکزی گراک در چین وجود داشت و وجود دارد. اما از ۶۶ تا ۱۹۷۶ حوادث گاه و واجد زندان مربوط به خود، زندان بانهای آماون، دادگاههای توده‌ای، شکنجه گراهی مطغان، مجریان داوطلب مخصوص خود بود. هنوز به حلق کامل اختلاف بین کار پندی و کار فکری یا بین شهر و روستا نائل نشده بودند ولی مرفق شده بودند که اختلاف بین افراد شخصی و قضایی، شهری و «په‌سی» زلیق و میر غضب را بگلی از بین ببرند. دانش آموز در عین حالیکه نوشتن و خواندن می‌آموزد، یاد می‌گیرد که چگونه مراقب اشخاص مطمئن باشد، آنها را لو بدهد، از ایشان انتقاد کند، آنها را حبس نماید، بزند و اگر دادگاههای توده‌ای حکم اعدام را صادر نماید، در مراسم اجرای حکم مانند چینی شرکت نماید.

«تور» داخلی و خارجی، هرگز قطع نمی‌گردید. اما اتهامات با وزش باد تفسیر می‌یافتند. در ایام یک فصل اول طرفداران لیوشاتو را متعجب می‌کردند و بعد افراد مطمئن به حضرت در گروه ۱۶ سه را دنبال می‌نمودند و سپس نوبت به هندستان لین بیگ می‌رسید. بهر حال مرده‌ها کاملاً مرده بودند ولی زنده‌ها اتهام سرخسته‌ها را بالای سر خود داشتند.

شور و به کمونیسم

آیا دلو در بیست و هفت سالگی روشنفکر است یا کارگری دیانه؟ چون متفلسه اجسامی بدی داشته (پرفری) معلم فرانسه در دانشگاه م. پروه است) توانسته است دوره دوم دبیرستان را تمام کند و امروز آشکار است ولی چون با هوش و کجنگار است تا آنجا که توانسته لا یطبخ کتاب خوانده و فکر کرده است. چون روح صبر کس، داشته بود. کاره سرخ برانده و با صدها رفیق در گروه و کنار چین شور و خویش را در داده است... ولی چون کسی پیش از حد شورشی برده است او را به مدت ۵ سال به روستا فرستاده‌اند که کسی افکار خود را ترو ترو نماید. چون نمی‌توانسته است که از ادامه سئوالی شرطی نماید زندگی کشاورزان را بشکل خطی معام اجزاء شوروی. مرده متفلسه قرار داده، ولی چون نمی‌تواند درباره اجزاء افکار متفلسه‌ها داشته، وی این افکار را برای خود در برای چند نفر دوست) نگاه داشته است.